

مکتب بلخ

روایت مکتب اعتدالی در برابر روایت نوخوارجی‌گری

میرویس بلخی

خانۀ مولانا
KHANA - E - MAWLANA

مکتب بلخ

روایت مکتب اعتدالی در برابر روایت نوخوارجی‌گری

خانهٔ مولانا
KHANA - E - MAWLANA

۱۴۰۲

میرویس بلخی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتب بلخ: روایت مکتب اعتدالی در برابر روایت نوخوارجی‌گری

میرویس بلخی

● ناشر: خانهٔ مولانا

● ویراستار: روح‌الله بهرامیان

● طراح جلد و برگ‌آرا: ذ.فطرت

● چاپ: پاییز ۱۴۰۲ هجری خورشیدی

ولایت بلخ ـ شهرمزار شریف ـ ناحیهٔ چهارم ـ گذر شورتاک‌زار ـ خانهٔ ۲۳

فهرست مطالب

مقدمه

افراطی‌گـــری مذهبی به ویژه نوع مســـلح آن، یعنی تروریســـم و ســـتیزه‌جویی جهادی، از پدیده‌های زشت و وحشت‌ناک زمانه‌ی ما به شـــمار می‌رود. این پدیده‌ی شوم با خشونت، نفرت، کشتار و نابودسازی نمادهای تمدنی، جهان را به‌شدت تحت تأثیر خود قرار داده است. هرســـال جان هزاران انسان بی‌گناه در شرق و غرب به واســـطه‌ی خشونت افراطی‌گری گرفته می‌شود، این پدیده‌ی نفرت انگیز، میلیون‌ها انسان را آواره می‌کند و میلیون‌های دیگر را مجبور به مهاجرت از ســـرزمین خود می‌ســـازد. برجا گذاشتن میلیون‌ها بیوه، یتیم و معلول از پیامدهای زشـــت دیگر پدیده‌ی افراطی‌گری مسلحانه اســـت. تندروی مذهبی افزون بر صدمات فراوانی که بر زندگی انســـان وارد کرده اســـت، ضربه‌های جبران‌ناپذیری نیز به تمدن، فرهنگ، ســـنت، آداب و رسوم بشـــری زده است. شهرها،

مدنیت‌ها، بناهای تاریخی، زمین‌های کشاورزی و کانال‌ها توسط تروریست‌های مسلمان ویران می‌شوند. در یک کلام، افراطی‌گری، پیکارجویانه و مسلحانه‌ی اسلامی، کلیت بنیاد زندگی بشر را با تهدید روبرو کرده است.

قربانیان پدیدهٔ افراطی‌گری اسلامی تنها انسان‌ها، تمدن‌ها و شهرهای وابسته به جهان اسلام نیست. بلکه سراسر شرق غیراسلامی و غرب مسیحی هم‌چنان درآتش این پدیده می‌سوزند. کشورهای قدرت‌مند و پیش‌رفتهٔ غربی ظاهراً امن هستند، درحالی که از دید روانی، کسانی که اخبار جهان را دنبال می‌کنند دائماً مضطرب هستند. در این میان، جهان اسلام بیش از دیگران مورد هجوم و تاخت و تاز پیکارجویان مسلح قرار دارد و بهای سنگین انسانی و مادی می‌پردازد. افغانستان، عراق، سوریه و لیبی آن‌قدر در برابر پدیدهٔ افراطی‌گری آسیب‌پذیر شده‌اند که رهایی از این وضعیت اولین هدف اهالی این کشورها شده است. گام‌های بعدی، ممکن بازسازی جامعه و رفاه مردم باشد که در غیاب افراطی‌گرایی ممکن است عملی شود.

اوضاع نابسامان و ناهنجار فقط به این چند کشور اسلامی در شرق‌میانه بزرگ محدود نمی‌شود. پدیده افراطی‌گری و تروریسم در میان مسلمانان روبه‌رشد است. امروز به طور بالقوه، بسیاری

از جوانان در جهان عرب، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی، افریقا و آسیای شرقی روزانه یا قربانی افراطی‌گری اسلامی هستند و یا قربانی جلب وجذب این سازمان‌ها می شوند، این ساختار و جوی فکری حاکم، در این سرزمین‌ها نوعی سرخوردگی را به‌میان آورده است که «انسان مسلمان» در غیاب یک روایت آشتی‌جویانه و هم‌دیگر پذیر، نه باخود می‌تواند آشتی کند و نه با دیگران. تداوم روز افزون این مصیبت منجر به بیگانه‌فکری، هراس، تقابل وتنش با نظم‌های پیرامونی شده است که مسلمانان امروز به‌صورت اغلب؛ هرچه به‌عنوان پارادایم غالب در محیط خود می‌بینند را، سنت‌های تهاجمی استعماری یا پروژه‌ای دیگران در برابر حذف هویت دینی خود تصور می‌کنند، این تنش و اختلال باعث آرمان‌گرایی اسلامی می‌شود به نحوی که؛ مسلمانان واحد سنت اسلامی متروک و ناکارآمدی را که در حافظه تاریخی خود از تجربه تاریخی اسلام دارند، می‌خواهند احیاء کنند و زندگی امروز خود را براساس آن مدل‌های تاریخی در گذشته پیش ببرند. در نتیجه، سر سازش با مزایای مدنیت جهانی که عصاره مدنیت‌های شرق و غرب، دیگران و اسلام و حاصل تجربه‌های بشری است را از دست می‌دهند و درعین حال، ظرفیت احیای سنت‌های گذشته را نیز ندارند.

اهمیت بحث

نســل جوان جوامع اســلامی در برزخ حال و گذشته سرخورده و درمانده شــده اســت. نیروهای بزرگ جوان در طیف‌های فکری مذهبی، روشن‌فکری، ایدولوژی‌های غیردینی، همه در این باتلاق به‌صورت یک‌ســان گیر افتاده‌اند. در این میان جوانانی که اکثر با گرایش‌های مذهبی بزرگ شــده‌اند و یا در مســیر زندگی نابهنجار از لحاظ فکری دوباره بــه دامان مذهب پناه می‌برند، در پایان کار اسیر عقده‌های خود شــده و از همه‌کس و همه‌جا بیزار می‌شوند. این بیزاری در ذهن، فکر، گفتار و رفتار آنان با تناسب‌های گوناگون کم و زیاد متبلور می‌شود. این امر باعث می‌گردد تا تعداد زیادی از جوانان مسلمان به شبکه‌های اسلام‌گرای تروریستی جذب شوند.

برای همین امروزه با شنیدن نام اسلام و مسلمان در جوامع، به‌ویژه کشــورهای غیراســلامی، بلافاصله تصویری از ترور، خشونت، قتل، خودکشــی و فساد در ذهن پیروان ادیان دیگر شکل می‌گیرد. البته نیروهای ســیکولار و انســان‌گرا در مقایسه با مذهب‌گرایان، نسبت به مسلمانان این برداشت را در سطح پایین‌تری دارند، چون سیکولارها اساساً انسان‌ها را براساس شاخص‌های هویتی مذهبی آن قضاوت نمی‌کنند. بایســته نیز همین اســت که نگاه انسان‌گرا

وظیفه دارد قدرت مخـــرب اعتقادات تندروانه‌ی دینی را به چالش بکشد، اگرنه اسلام‌هراسی که به وسیله‌ی رسانه‌ها، پمپاژ می‌شود، دامنگیر جوامع و دولت‌های بسیاری خواهد شد که افتادن از چاله به چاه است. به باور کاظم اولوواســیون داعودا[۱] همین اکنون هم اسلام هراســی در جوامع و دولت‌های بسیاری زمینه‌های زیست مســالمت آمیز را مختل کرده اســت، که چرا نکنــد، این ذهنیت دربارهٔ اسلام و مسلمانان در میان جوامع و حکومت‌های اسلامی نیز وجود دارد. مسلمانان محصور در دام افراطی‌گری و تروریسم به حکومت‌های اسلامی مدرن و سیکولار با بدبینی می‌نگرند.

روایتِ غالب از اســلام ستیزه‌جو و تبلیغات در برابر آن، گروه‌های افراطی‌گرِ مســلمان را تشــویق به ادامه اعمال افراطی کرده است. پوشش گسترده‌ی رسانه‌ای از ترورها، ازدیاد شبکه‌های تروریستی باعث شده اســت که افراط‌گرایان مسلمان به این نتیجه برسند که روش آن‌ها جواب داده اســت. بنابراین، آنها به این باور رسیده اند که باید در پی‌گیری برنامه‌های درسی مدارس غیرمتعارف‌تر شوند، جوانان بیشــتری را جذب کنند، اردوگاه‌های آموزشی بیشتری برپا کنند و ماموریت‌های تروریستی هدفمندتری را انجام دهند. امروزه

۱. کاظـم اولوواسـیون داعـودا، «اسـلام هراسـی و عـدم بردبـاری دینـی: تهدیدهایـی بـرای صلـح جهانـی و همزیسـتی هماهنـگ»، QIJIS: مجلـه بین‌المللـی مطالعـات اسـلامی قـدس، ۸، شـماره. ۲ (۲۰۲۰)، ۲۵۷-۲۹۲.
DOI: http://dx.doi.org/10.21043/qijis. v8i2.6811.

این گروه‌ها خود را مســلمانان واقعی و از مدافعان اصلی اســلام می‌دانند. مسلمانان دیگر در ادبیات آنها منافق، گمراه یا دست‌کم مرتد هستند. برای همین مســلمان میانه‌رو در نزد این افراط‌گراها فرد ضد اســلام دانسته شده، کشتن آن جایز شــمرده می‌شود. به همین دلیل، ایدئولوژی مسلمانِ افراطی، کشتار مسلمان معتدل را در ملأعام و حتی در مساجد از نظر مذهبی توجیه می‌کند.

باتوجــه به ایــن معضل فراگیــر، تلاش‌هایی برای نابودســازی و شکست افراطی گری اسلامی و تروریسم از چندین سال به این‌سو در حال اجرا است؛ دولت‌های غربی و اسلامی هر کدام به‌صورت انفرادی و مشــترک از روش‌های مختلفی برای مبارزه با تروریسم اســلامی استفاده می‌کنند. اما، تا کنون، این تلاش‌ها نتیجه وارونه داشــته است. طالبان دوباره درافغانســتان به قدرت رسید، داعش شــاخه‌ی خراسان در پاکستان و افغانستان ایجاد شد، افراطی‌گری شــیعی در شام به‌عنوان یک ســازمان دولتی عمل می‌کند، و ده‌ها شــبکه و گروه دیگر به نحوی در سراســر ســرزمین‌های اسلامی فعال هســتند. از آنجا که اجرای همه مدل‌های سرکوب برای ریشه کن کردن تروریســم، از فشــار سیاسی گرفته تا فشــار اقتصادی، مأموریت‌های نظامی و حملات غیرمتعارف به نتیجه‌ی دلبخواهی منجر نشده اســت، میرساند که محو افراطی‌گری نسخه‌ی دیگری می‌طلبد، از آنجا که همه درمان‌های کوتاه‌مدت بوده‌اند. در پایان

کار، افراطی‌گری با چهره‌ی به‌نسبت متفاوت و از یک جغرافیای دیگر سربرآورده و تندتر و خشونت‌بارتر به ظلم و ستم پرداخته است. بنابراین لازم است در روش‌ها و مکانیزم‌های کنونی مبارزه با تروریسم تجدید نظر شود.

به باور این قلم وبا تکیه به این ضرب‌المثل که "زهر با پادزهر نابود می‌گردد" می‌توان یک مکانیزم مناسب و موثر در نابودی افراطی‌گری را از دل روایات معتدل‌تر اسلامی بیرون آورد، هم به احتمال زیاد این برداشت از این مثل قدیمی در میان انسان امروزی وجود دارد که زبان و سنت نیاکان در امر جهان امروز قاصر است. اگرچه این یک نظر و روش سنتی و حتی یک مدل قدیمی است؛ با این حال، عمیقاً در خِرد و تجربه‌ی بشری ریشه دارد. افراطی گری مذهبی و تروریسم اسلامی که به طور بالقوه در درون خود و همچنان توسط قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای شعله‌ور شده است، از بیرون ریشه‌کن نمی شوند. نسخه‌ی غالب افراطی اسلام را می توان با پادزهر آن جای‌گزین کرد؛ ارایه یک نسخه‌ی معتدل و صلح‌آمیز. یعنی نه اقتدا و اتکاء به روایت‌های سنتی متروک و نه روایت‌های بیرون دینی، بلکه بازسازی و مراجعه به روایت‌های که در حاشیه‌های جهان امروزی مسلمانان هنوز زنده اند و به لحاظ تاریخی از مشروعیت فوق‌العاده‌ای برخوردار اند.

یکی از این روایات امروزی در حاشیه، «مکتب بلخ» است که

در نقش «پادزهر» وجود دارد. بازسازی، به‌روزسازی، تقویت و گسترش آن به عنوان یک روایت امروزی و مسلط در میان مسلمانان می‌تواند نقش مثبتی در تضعیف و ریشه‌کن‌سازی تروریسم اسلامی بازی کند. با مسلط‌سازی روایت مکتب بلخ، قرائت تند و افراطی طالبان، شبکه‌ی حقانی، القاعده، بوکوحرام، انصارالشریعه، جبهه‌ی النصره، حرکت جهاد اسلامی، داعش، داعش خراسان و دیگر افراط‌گرایان اسلامی منسوخ خواهند شد. مدارس، برنامه‌های درسی و مردم با اسلام تاریخی معتدل زندگی خواهند کرد. زیرا از یک‌سو «مکتبِ بلخ» در میان مسلمانان مشروعیت تاریخی ـ مذهبی دارد، و از سوی دیگر، مکتب‌های متعارف سنتی دیگر چون مکتب مدینه، مکتب قاهره، مکتب شام و مکتب عراق یا به‌کلی متروک شده‌اند و یا در چهره‌ی اسلام افراطی دوباره ظهور کرده‌اند.

این نوشتار یک رویه تاریخی را برای تضعیف افراط گرایی ارائه می‌دهد که در ادبیات سیاسی و مطالعات امنیت، به ویژه مکانیزم‌های مبارزه با تروریسم کم‌سابقه است. هم‌چنان تلاشی است برای شناخت چیستی جریان‌های افراط‌گرا در جهان اسلام و فهم چگونگی و چرایی روش‌های مبارزه با تروریسم اسلامی. در نهایت ارائه‌ی مکانیزم بدیلی است که ناتوانی مکانیزم‌های موجود در شکست روایت افراطی‌گری اسلامی را از طریق بازسازی روایت مکتب بلخ جبران می‌کند، مسیر مبارزه با تروریسم اسلامی را تغییر می‌دهد و هدف مطلوب به‌دست می‌آید.

نوخوارجی‌گری؛ روایت درحال گسترش میان مسلمانان

امروز گروه‌های اسلام‌گرا به‌صورت کل ماهیت نوخوارجی دارند (این اصطلاح در سطرهای بعدی توضیح داده خواهد شد). بازی‌های نیابتی قدرت‌های بزرگ در جریان جنگ سرد و به دنبال آن استفاده ابزاری از ظرفیت‌های افراطی بالقوه اسلامی توسط مدعیان هژمونی منطقه‌ای، سیاست‌های غلط افراد، سازمان‌های دولتی و خود دولت‌ها بود که اوضاع را به حالت کنونی درآورد. همگی این‌ها روایت آرام/معتدل اسلامی و مسلمانان را در جهت افراطی‌گری و تروریسم سوق دادند. پیش ازآن، در جریان مبارزات ضد استعماری، مسلمانان با حضور در جنبش‌های آزادی‌بخش و استقلال طلبانه فعالیت گسترده و چشم‌گیر داشتند. رهبران بزرگ مسلمان مانند سیدجمال الدین افغانی، سِر سید احمد خان، محمد عبدو، رشید رضا، مدحت پاشا و دیگران، همگی تلاش کردند تا شرق را به میزان جهان غرب رهایی بخشند. ازاین رو، مفاهیم و برنامه‌های چون رهایی سرزمین، امن و امنیت، توسعه و انکشاف، تمدن، فرهنگ، تعلیم و تربیت، به ویژه قوانین جدید بشری در محور تفکر و نوشته‌های آن‌ها قرار داشت. افراد و سازمان‌های تندروی محدود و حتی استثنایی مورد حمایت توده‌های مسلمان، رهبران، روشن‌فکران و نخبگان مسلمان قرار داشتند. از این جهت، افرادی مانند اشفاق‌الله خان و غیره که با روش تروریستی در برابر استعماربرتانیا در هند رزمیدند از یک‌سو دستاردوی نداشتند و از

سوی دیگر، از محبوبیت خوبی در میان مردم برخوردار نشدند.

جنگ سرد به روایت‌های غالب اسلامی که در آن هم‌زیستی حاکم بود آسـیب زد. در بلوک‌بندی/قطب‌بندی جهان توسط قدرت‌های بزرگ، اسلام یا «شرقی» شد یا «غربی». به عبارت ساده، دو روایت عمده در اسلام شکل گرفت؛ یکی روایت اسلام صوفیانه و عرفانی بود که با بسـیاری از قدرت‌های سیاسـی آمیخته نمی‌شد و امور دینی را از امور درونی می‌دانست و در صدد عمل و تبلیغ آن برآمد. دیگری روایت دیگرسـتیزی و سیاسـت‌زده بود که پس از آزادی سرزمین‌های اسلامی از زیر اسـتعمار و شکست ایدئولوژی‌های غیراسـلامی، به مبارزه مسلحانه تبدیل شـد. اولی با کمونیسم و بلوک شـوروی آشتی کرد، اما دومی در امتداد خط امریکا و غرب حرکت کرد. در میان توده‌ها، مسکو از اسلام صوفیانه و عرفانی در آسیای مرکزی، اروپای شرقی و سایر سرزمین‌های اسلامی بلوک شـرق حمایت می‌کرد،[۲] زیرا با ایدئولوژی سوسیالیسـتی موافق بودند و نسبت به ایدئولوژی کمونیسم حساس نبودند.

بـا این حال، غرب به طور فزاینده‌ای به دنبال حمایت مسـلمانان غیرتصوفی و غیرعرفانی برای مهار و شکسـت کمونیسم بود. در

---

۲. اگرچـه رهبـران اولیـه شـوروی بـا هـر شـکلی از اعمـال مذهبـی مخالفـت کردنـد و همچنیـن تصـوف را در منطقـه قفقـاز سیاسـی کردنـد، امـا در کل اسـلام صوفیانـه بـه عنـوان اسـلام سـازگار پذیرفتـه شـد. رجـوع کنیـد بـه گـوردون ام. هـان، «شـورش جهـادی و ضـد شـورش روسـیه در قفقـاز شـمالی»، امـور پسـا شـوروی، شـماره ۲۴. ۱ (۲۰۰۸)، ۱-۳۹.

پایان جنگ سرد و سقوط کمونیسم، اسلام سیاسی حاکم شد. اسلام عرفانی‌ای که متحد شوروی بود و به بلوک شرق تمایل داشت از صحنه به حاشیه کشیده شد. کشورهای اسلامی از اسلام سیاسی‌شده و سربازان آماده و بی‌دردسر آن در قالب واحدهای شبه‌نظامی در سه محور مبارزه برای سلطه‌طلبی منطقه‌ای، تفوق‌گرای فرقه‌ای از نو منازعات سنی و شیعه و مبارزه در برابر موجودیت اسرائیل استفاده کردند. در نتیجه در هرسه جبهه و سازمان‌های مرتبط به آنان، رهبران و افکار افراطی‌گرایان نهادینه شده می‌رفت. هم‌چنان، تعدادی از کشورهای به‌جامانده از بلوک شرق با چهره‌ی جدید ناسیونالیستی و آزادی‌بخش خود در پی تقویت روایت اسلام سیاسی شدند. صدام حسین و معمرالقذافی نمونه‌های بارز این جریان به شمار می‌روند.[۳]

ساختار و جوی جهان در دوران جنگ سرد به نفع روایت سیاسی‌شده افراطی‌گری همسو شد. طوفان سهمگینی درحال شکل‌گیری بود که همه از نسیم‌های مقدماتی آن به نفع چرخاندن آسیاب‌های بادی خود استفاده می‌بردند. در نتیجه، سازمان‌های سیاسی‌شده و سیاست‌زده مسلمانان به سه دسته تقسیم شدند: ۱) اسلام‌گرایان سیاسی‌شده؛ ۲) اسلام‌گرایان ابزاری (کسانی که در حمایت قدرت‌های منطقه‌ای به نفع سیاست‌های سلطه‌طلبانه

۳. رابرت لاندا، «اسلام سیاسی و روابط شرق و غرب»، روسیه و جهان اسلام ۲ (۲۰۱۶)، ۲۸۴.

آنان اســـتفاده ابزاری می‌شدند؛) و ۳) اســـلام‌گرایان پیکارجو (از نوع مســـلحانه آن). هر کدام از این گروه‌های سه‌گانه در زمینه‌های مختلف با روش‌های ویژه فعالیت می‌کنند اما مخرج مشترک همه آن‌ها تقویت و گسترش «روایتِ افراطی‌گری» از اسلام می‌باشد.

گروه‌های اسلام‌گرای سیاسی‌شـــده و سیاست‌زده عمدتاً از رقابت قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ ســـرد برای تقویت و گســـترش روایتِ خود اســـتفاده موثر کردند. این گروه‌هـــا تقریبا همه در امر نهادینه‌کردن خود و ســـهم‌گیری در قدرت و سیاســـت کشورهای متبوع خود موفـــق بودند. ایدولوگ‌های این ســـازمان‌ها از طریق رویکردهای ضدتروریســـتی علیه دشمنان ملی و بین‌المللی خود به این نتیجه رســـیدند که باید با تغییر کامل ماهیت خود، رویکرد پیکارجویی ســـتیزه‌جویانه و مســـلحانه به‌یک اپوزیسیون سیاسی تبدیل شـــوند. این گروه‌ها در انتخابات و رقابت‌های سیاســـی در کشورهای خود شـــرکت کردند. نمونه بارز این احزاب اسلام گرا، اخوان المســـلمین در مصر، جماعت اســـلامی پاکستان، حزب عدالت و توســـعه در ترکیه و حماس در فلسطین است. این جریان اسلام‌گرا در واقع مســـتقل از دولت‌های مسلمان و به دور از نفوذ ابزارگرایانه مدعیان هژمونی منطقه‌ای توانســـتند به حیات سیاسی خود ادامه داده و در پی ایجاد دولت شـــوند. (جبهه‌ی نجات/انفاذ در الجزایر).

سـایر اسـلام‌گرایان در دوجناح دوم و سـوم یادشـده در بالا، به ابزارهای استراتژیک قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شدند که خواهان غلبه هژمونیک در منطقه یا جهان اسـلام هسـتند. یعنی زمینه‌ی ادامـه‌ی حیات بـرای تقویت و گسـترش افراطی‌گری اسـلامی تـا اکنون برای جناح‌های ابزارشـده و پیکارجو مسـاعد اسـت. قدرت‌های منطقه‌ای در واقع با پایان جنگ سرد جهانی، به جنگ سرد و رقابت‌های منطقه‌ای روی‌آوردند. تاکتیک‌های جنگ نیابتی که از ویژگی برجسـته میدان گرم مسلحانه بین سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۹۱ میلادی در جهان بود، از سـوی مدعیان سلطه‌گر در مناطق نفوذ خود اتخاذ شد. از این رو، هر کشور اسلامی و غیراسلامی از گروه‌های اسلام‌گرای مورد نظر و همسو با خود برای تقابل و جنگ با کشور رقیب در منطقه حمایت می‌کند. عربستان سعودی، ایران، پاکستان، هند، چین، اسـراییل، ترکیه و مصر از جمله کشورهای قدرت‌مند در مناطق خود و یا حوزه کلان فرامنطقه‌ای هستند که به دنبال پرکردن خلأ قدرت ایجاد شـده در پایان جنگ سرد بوده‌اند. البته این امر نیز محال نیست که بعضی از این کشورها، برای بقای خود و حوزه‌ی نفوذ خود، دسـت به سیاست تقابل در منطقه بزنند. بنابرایـن، ابزارهای راهبردی را برای کمک به این جنگ تهاجمی و تدافعی و گسـترش حوزه نفوذ یا حتی تضعیف ایدئولوژی رقبای

خـــود در منطقه ایجـــاد کرده‌اند.[۴] جریان‌های اســـلام‌گرای مانند حزب اسلامی افغانســـتان گلبدین حکمتیار، طالبان، جریان‌های افراطی‌گـــرای دیگر در جنوب‌غرب آســـیا از نمونه‌های برجســـته بوده‌اند که توســـط قدرت‌های منطقه‌ای یادشـــده بـــرای نفوذ در میدان‌های نیابتی ایجاد گردیدند و حمایت شدند. دولت اسلامی عراق و شـــام (داعش) و گروه‌های افراط‌گرای شـــیعه نیز در بازی جنگ‌سرد منطقه‌ای عربستان ســـعودی و جمهوری اسلامی ایران تقویت شدند.

اسلام‌گرایان سیاسی‌شده و سیاســـت‌زده اما درعین حال شکست خورده، و هم‌چنان اسلام‌گرایانی که نهادها و یا ابزارهای قدرت‌های منطقـــه‌ای بوده‌انـــد با برخی از اســـلام‌گرایان آشـــتی‌ناپذیر که از جنگ ســـرد و سیاســـت قدرت منطقه‌ای جان سالم به در برده‌اند، به تهدیدی غالب برای کشورهای مســـلمان و غیر اسلامی تبدیل شده‌اند. همه‌ی آن‌ها بر این باور هستند که دو علت اصلی منجر به انحطاط اسلام و مسلمانان شده است: نخست این‌که جهان غرب با تمام قوا درپی تضعیف اســـلام اســـت، دوم کشورهای اسلامی غرب‌زده با حاکمان فاسد و تقلیدگر زمینه‌ی سقوط شکوه اسلامی

۴. محـــرم اکشـــی، «جســـتجوهای هژمونـــی منطقـــه‌ای در خاورمیانـــه از موازنـــه سیســـتم قـــدرت تـــا موازنـــه جنگ‌هـــای نیابتـــی: ترکیـــه به‌عنـــوان قـــدرت متعادل‌کننـــده بـــرای رقابـــت ایـــران و عربســـتان»،
Gazi Akademik Bakış 11, no. 21 (2017)، 133-156

را فراهم کرده‌اند. بنابراین، از نظر پیروان هردو گروه، عوامل دوگانه به یک اندازه در شکل‌گیری اوضاع نابسامان کنونی در جهان اسلام دخیل بوده است. ازاین رو، نابودی و شکست حکومت‌ها در سرزمین‌های اسلامی از طریق جنگ‌های شبه‌نظامی و تروریستی از یک‌سو و ایجاد ناامنی و تضعیف غرب از طریق رعب و وحشت در اولویت افراطی‌گرایان قرار دارد.

این تکامل تدریجی افراطی‌گرایی اسلامی برآمده از پارادایم جنگ سرد جهانی و جنگ سرد منطقه‌ای جریان‌های سه‌گانه اسلامی را به‌سوی نوخوارجی‌گری سوق داده است. حافظه‌ی تاریخی متن‌محور و خشک مآبانه‌ای که مسلمانان سرخورده و بی‌پناه را به دامان روایت پیکارجویانه گذشته آنان انداخته است. به رغم این‌که نه رهبران و پیروان خوارج خود را با این نام و نشان قبول داشتند و نه رهبران و پیروان نوخوارج دوست دارند با این القاب یاد شوند. اما ماهیت، اعتقاد و رفتار جریان‌های افراط‌گرای اسلامی همه با اقتضای جهان امروز و تغییر در روش در واقع مکتب خوارج را احیاء کرده است. صرف نظر از گرایش فقهی، سازمان سیاسی و یا جغرافیای که هرکدامی از جریان‌های اسلام‌گرای امروز به آن‌ها وابسته اند، اسلام‌گرایان همه دارای ماهیت نوخوارج با ایدئولوژی

تکفیری هســـتند.[۵] تقســـیم‌بندی‌ها و دســـته‌بندی‌های زیادی در جریان‌ها و گروه‌های اسلام‌گرا مانند دسته‌بندی‌های خوارج سنتی وجود دارد که شـــناخت ما را در مورد آن‌ها پیچیده می‌سازد. با این وجود، همه در یک چتر کلان قابل تشـــخیص و تعریف هســـتند. کسانی که بدون استثنا معتقد به یک راهبرد مبارزه با حکومت‌های موجـــود در ســـرزمین‌های اســـلامی هســـتند. حکومت‌هایی که به‌زعم آن‌ها در اجرا و تطبیق احکام شـــریعت اسلامی در جوامع مســـلمان شکســـت خورده‌اند و در تبانی با جهان غیراسلامی در تطبیق سکولاریســـم فلسفی و دموکراسی در جهان اسلام حمایت همکاری می کنند.[۶] این گروه‌ها در چهار ویژگی چیز باهم مشترک هســـتند که این مشترکات چهارگانه در واقع کلیت نوخوارجی‌گری امروز را تعریف می‌کنند.

---

۵. تکفیری‌گـری را «ایدئولـوژی اقلیـت» مـی نامنـد کـه «از کشـتن سـایر مسـلمانانی کـه کافـر اعـلام شـده انـد حمایـت مـی کنـد». خـود ایـن اتهـام را تکفیـر مـی نامنـد کـه از کلمـه کافـر گرفتـه شـده اسـت و بـه ایـن صـورت توصیـف مـی شـود کـه «کسـی کـه مسـلمان اسـت ناپـاک شـود». الـی آلشـچ، «بحـران اعتقـادی در صفـوف سـلفی-جهـادی و ظهـور نئوتکفیریسـم»، حقـوق و جامعـه اسـلامی ۲۱، شـماره. ۴ (۲۰۱۴): ۴۱۹-۴۵۲.

DOI: https://doi.org/10.1163/15685195-00214p04.

۶. احســـان یلمـــاز، «فراتـــر از پســـا اسلامیســـم: تبدیـــل اســـلام‌گرایی تـــرک بـــه غیراســـلام‌گرایی»، جهـــان اســـلام و سیاســـت در گـــذار: مشـــارکت‌های خلاقانـــه جنبـــش گولـــن (لنـــدن و نیویـــورک: بلومزبـــری، ۲۰۱۳)، ۶۷-۸۱.

ویژگی‌های چهارگانه نوخوارجی‌گری

نوخوارجی‌گری امروز یک روایتِ پویا و فعال و تجدیدپذیر است. برعکس روایت‌های سنتی که فروپاشیده‌اند و قدرت باز تولید را ندارند. «روایتِ نوخوارج» علی‌رغم تنوع در اهداف و خاستگاه، چهار ویژگی مشترک دارد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: ۱. تکفیری‌گری،[۷] ۲. نفی دیگران، ۳. قتل‌عام، و ۴. تمدن‌ستیزی. ویژگی‌های یادشده توسطه نویسندگان درگذشته مطرح شده‌اند اما با یک برداشت جدید و متفاوت دوباره به معرفی گرفته می‌شوند. هم‌چنان میزان تأثیرگذاری هرکدام این ویژگی‌ها بر امنیت بین‌الملل به بررسی گرفته شده است.

الف: تکفیری‌گری

مسأله «تکفیر» نخستین ویژگی جریان‌ها، سازمان‌ها و رهبران نوخوارج در سراسر جهان است. نوخوارج یک ذهنیت ایدولوژیک اعتقادی نسبت به «خود و دیگری» دارد. آن‌ها حتی در میان خود گروه‌های افراطی نسبت به یک‌دیگر نسبت کفر می‌زنند و دیگران را ولو هرکسی که باشد با تفاوت اندک در سلیقه از دایره‌ی اسلام

۷. احمد مبلغی، «ویژگی‌های پدیده‌های تکفیر و مسئله سنت نبوی در برابر آن [ویژگی های پدیده تکفیر و موضع سنت نبوی اسلام نسبت به آن]»، مجله اندیشه تقریب ۱۲ (۲۰۰۷)، ۴۱.

خارج می‌دانند. یک برداشــت مکانیکی از اصول اعتقادی اسلام دارنــد؛ یعنی یک درک ســیاه و ســفید و در عین حــال صریح از خود و دیگران. پیروان نوخوارج با اســتفاده از مبنای ایدئولوژیک تکفیر، مخالفان خود اعم از مســلمان (شیعیان و سنی‌هایی که با آن‌ها موافق نیســتند) و غیرمســلمانان را به عنوان دستاویزی برای دســتیابی به اهداف و مقاصد سیاسی تکفیر می‌کنند. درحالی که محور «تکفیر» بر هیچ مفهوم و منطقی بنا نشــده است. اگر فرض براین گرفته شــود که مبتنی بر نظری یا اندیشه‌ی استوار باشد، پس باید تنها یک نوع اندیشه وجود داشته باشد. نتیجه چنین برداشت، متون دینی خشک، فاقد چشم انداز و بدون هدف دینی است. این اصطلاح را برای بار نخست خوارج سنتی در قرن اول و دوم هجری در برابر مسلمانانی به کار بردند که از جریان خوارجی‌گری و روایتِ اسلامی آن‌ها پشتبانی نمی‌کردند. امروز، روایتِ نوخوارجی‌گری در واقع این مفهوم ایدولوژیک و درعین‌حال مشروعیت‌زا را دوباره احیــاء کرده اند و به روش خوارج ســنتی به همان شــیوه تکفیری عمل می‌کننــد. این اعتقــاد و رفتار دیگرســتیزانه از چالش‌های مهم امروزی در جهان اســلام اســت. زیرا زمینه و ظرفیت تعامل و مصالحه در میان حکومت‌ها و سازمان‌های پیکارجویی مسلح

را ناممکن ســاخته اســت. از این جهت، گروه‌های غیرسیاســی اسلام‌گرا به‌ندرت و حتی استثنایی با دولتی صلح کرده است. آنان تا نهایت نابودی و یا پیروزی می‌جنگند. در نتیجه صدمات مادی و معنوی جبران ناپذیری به جهان اسلام وارد کرده اند.[۸]

ب: نفی دیگران

نفی‌گــری اندیشــه‌ها و باورهــای غیرخــودی از ویژگــی دیگر نوخوارجی‌گری است. رهبران و پیروان مکتب نوخوارج، به‌صورت کل انســان‌های کم‌حوصله هســتند. آنان مانند پیروان و فرقه‌های خوارج ســنتی به‌این باور اند که اندیشــه و اعتقادات قشــرگرایانه مذهبی خود آن‌ها برداشــت دقیق و اصولی از متون مقدس به‌ویژه نص است و اما برداشــت دیگران از این متون انحرافی و در تضاد با اصول دین اســلام می‌باشــد. از این جهت آن‌ها معتقد اند که زمینه‌ســازی هر نوع فرصت به‌دیگران منجر به حمایت و تشــویق

---

۸. محمدرضــا آغشــته، «تبییــن و شــناخت مبانــی اندیشــه‌های تکفیــری در گروه‌هــای تکفیــری» [تبییــن و شــناخت تفکــری تکفیــر در عقایــد گــروه هــای تکفیــری]، مجلــه علــم و فنــون نظامــی ۴۱، (۲۰۱۷)، ۱۵۹-۱۸۱؛ محمــد بــادار، ماســاکی ناگاتــا و تیفانــی تونــی، «کاربــرد رادیــکال مفهــوم اســلام گرایانــه تکفیــر»، فصلنامــه حقــوق عــرب ۳۱، شــماره. ۲ (۲۰۱۷): ۱۳۴-۱۶۲.

DOI: https://doi.org/ 10.1163/15730255-31020044.

فســـاد و بی‌دینی در میان مسلمانان و حتی غیرمسلمانان می‌شود.[۹] بنابراین، در منابع و سخنان رهبران و نویسندگان نوخوارج به تکرار آمده اســـت که به هیچ وجه نباید در مقابل آراء و اندیشه‌ی دیگران سکوت کرد. این سکوت به باور آن‌ها در واقع در ایمان خود شک کردن اســـت. یک نوخوارج حتی ایجـــاد فرصت برای بیان نظرات دیگران را ایجاد شبهه در اعتقادات خود می‌داند. یعنی نفی‌نکردن آرای دیگران فرصت و زمینه خروج از دایره‌ی اســـلام را برای یک مومن فراهم می‌کند. یک چنین باور در اندیشه، عمل و رفتار باعث گردیده اســـت که دنیای کنونی در برابر یک جماعت تعامل‌ناپذیر و درعین حال فعال مواجه شـــود. نتیجه‌ی این نوع باور و برداشت هم‌چنان باعث گردیده است تا از یک‌سو شناخت پیروان نوخوارج از دیگران منحصر و محدود به بدبینی باقی بماند و براساس همین شناخت ذهن و رفتار نوخوارج در قبال دیگران شکل گیرد. از سوی دیگر، شـــناخت دیگران هم‌چنان از گروه‌هـــای نوخوارج محدود بماند. اشـــتراک نکردن نوخوارج در برنامه‌های گفتگو و مناظرات باعث شده است که مفروضاتی در مورد آنان ارایه گردد. مفروضاتی که بر پایه‌ی شواهد و اسناد و حتی حدس و گمان‌های قوی استوار

۹. جمیلـه کدیـور، «کاوش در تکفیـر، خاسـتگاه‌ها و کاربـرد معاصـر آن: مـورد رویکـرد تکفیـری در رسـانه‌های داعـش»، بررسـی معاصـر خاورمیانـه ۷، شـماره. ۳ (۲۰۲۰): ۲۵۹–۲۸۵. https://doi.org/۱۱۷۷/۱۰/۲۳۴۷۷۹۸۹۲۰۹۲۱۷۰۶. محمـد حنیـف حسـن، «خطـر تکفیـر: افشـای ایدئولـوژی تکفیـری داعـش»، روندهـا و تحلیل‌هـای ضـد تروریسـتی ۹، شـماره. ۴ (۲۰۱۷): ۳–۱۲.

http://www.jstor.org/stable/26351508.

نباشـــد. در نهایت، این امر منجر به‌شکست بسیاری از برنامه‌های گفتگو و تعامل درون دینی و درون مذهبی در میان پیروان اســـلام شده است. به‌عبارتی، راه نفوذ بر نوخوارجی‌گری بسته شده است.

ج: قتل‌عام

قتل و کشتار انسان‌های بی‌گناه و عام از باورها و کنش‌های معمولی پیروان نوخوارج است. برداشت سطحی از نصوص و درس‌هایی از تاریخ اســـلام گروه‌ها و رهبران نوخوارج امروز را به این قناعت رسانیده است که قتل دیگران برای گسترش و تحکیم قانون اسلام، از واجبات می‌باشـــد. توجیه مذهبی این قتل‌عام‌ها یک برداشـــت آخرت‌گرایـــی پیروان نوخوارج اســـت که باور دارند، اگر انســـان مومن و مســـلمان در این قتل‌عام‌ها نابود می‌شود، یا گناه‌کار است و یا بی‌گناه، مســـلمان گناه‌کار باید به قتل برسد اما آنی که بی‌گناه به‌قتل می‌رسد، سزاوار بهشت و پاداش اخروی است و در یک امر مهم الهی و در جریان جهاد به غفلت کشـــته شـــده است. کشتار مکرر و فزاینده‌ی ســـازمان‌های نوخوارج شامل عناصر و اهدافی می‌شود که به‌طور آشکار و یا غیرمستقیم با اسلام مرتبط هستند.[۱۰]

۱۰. محمـد الـوا بـادار و پولونـا فلوریجانچیـچ، «قتـل بـه نـام اسـلام؟ ارزیابـی رویکـرد تونـس بـه جـرم انـگاری تکفیـر و تحریـک بـه نفـرت مذهبـی علیـه اسـناد بیـن المللـی و منطقـه ای حقـوق بشـر»، مجلـه نوردیـک حقـوق بشـر ۳۹، شـماره. ۴ (۲۰۲۱): ۴۸۱-۵۰۷. DOI: ۱۰/۱۰۸۰/۲۰۲۱۶۶۵/۲۰۲۱/۱۸۹۱۸۱۳۱.

به عقیده ایـــن گروه‌ها، از آن‌جایی که اســـلام در معرض تهدید و هجوم قدرت‌ها و فرهنگ‌های غیراســـلامی و حتی دشمنان اسلام قرار دارد، بنابرآن، کشتن همه غیرمســـلمانان و نیز مسلمانانی که در سایه حکومت‌های کفری یا حکومت‌های متحد کفری زندگی می‌کنند، جایز است. بر اســـاس این ذهنیت در مساجد، بازارها، شفاخانه‌ها و تجمعات دســـت به حملات انتحاری می‌زنند. این حملات و کشـــتارها محدود به یک جامعه و گروه خاص نیست. در هرکجای که توان پیش‌برد یک چنین حمله امکان‌پذیر باشـــد، این گروه به‌ندرت از اقدام آن دریغ می‌کند؛ کشـــورهای اسلامی و غیراســـلامی به‌خصوص غربی، همه برای ایدولوگ‌های نوخوارج در یـــک خط قرار دارند. نوخوارجی‌گری مهم‌ترین عامل شـــیوه‌ی «جنگ نوین» اســـت. آن‌ها به‌دنبال مشـــروعیت و محبوبیت در میان مردم و توده‌ها نیســـتند. بلکه ماموریـــت ایدولوژیک دینی و آخرت‌گرایی آن‌ها در شکل‌گیری باور و کنش‌شان اصل محسوب می‌شود.

د: تمدن‌ستیزی

نوخوارجی‌گـــری با چهـــره‌ی تمدنی و افتخارات تاریخی اســـلام ســـازگاری ندارد. تمام ادبیات و متون رهبران نوخوارج نقدی است بر تاریخ پســـا خلفای راشـــدین و حمله‌ای است بر مدنیت بزرگ

اسلامی، هنر و ادبیاتی که در دوره‌ی امویان، عباسیان و دیگر خلافت‌ها و حکومت‌های اسلامی از خود به یادگار مانده‌اند. یعنی در واقع وجه مشترک گره‌های نوخوارج است که ندانسته و یا عامدانه چهره‌ی تمدنی اسلام را خدشه‌دار بسازد. واقعیت این است که فعالیت‌های خشونت‌بار آن‌ها وجهه‌ی متبسم دین را لکه‌دار کرده است.[۱۱] اندیشه و رفتار نوخوارجی‌گری این برداشت و قرائت را از سلام نزد خود مسلمانان و دیگران تقویت کرده است که این دین در اساس و مبنا و در جوهر و ذات خود، جایی برای توسعه و پیشرفت ندارد و اگر اسلام یک دوره از تمدن و فرهنگ پرباری برخوردار بود، نتیجه تعامل مسلمانان فقط با دیگر تمدن‌های پیرامون و روبرداشت از آن‌ها بود. براساس این دیدگاه مشترک در عقیده نوخوارجی‌گری، تاریخ و دستاوردهای اسلامی به‌مراتب کوتاه، لاغر و محدود از آنچه که امروز است، می‌شود. یک درک باریک از متون، حوادث، افراد و مفاهیم نزد آن‌ها وجود دارد. انسان‌های بزرگی چون فارابی، ابن‌سینا، بیرونی، ذکریای رازی و امثال آن‌ها، تحولات شگرف و بزرگی تاریخی چون برآمدن عباسیان یا دوره رنسانس اسلامی در عصر سامانی تا تیموری و صنعت و هنر همه در واقع مردود است. در بسا موارد این داشته‌ها دنیاگرایی و دور شدن از پیام و هدف غایی اسلام

۱۱. بادار، ناگاتا و تونی، «کاربرد رادیکال مفهوم اسلام‌گرایانه تکفیر»، ۱۳۲-۱۶۰.

اســـت. از این منظر در ماموریت‌های مسلحانه و انتحاری پیروان نوخوارج نابودکردن نشـــانه‌های تمدنی به شمول ویران کردن مزار/ زیـــارت بزرگان تاریخی و دینی مخالف آن‌ها، به وفور دیده شـــده است.

در ویژگی‌هـــای چهارگانه یادشـــده، تمام گروه‌هایـــی که در خط نوخوارجی‌گری قرار دارند، باهم‌دیگر ذهن و رفتار مشـــترک دارند. امکان قوت و ضعف در یکی و یا چند ویژگی در میان هرکدام این گروه‌ها است اما آنچه که مهم است، تمایل نوخوارج به آن‌هاست. البته روایتِ نوخوارجی‌گری تکامل امروزی خوارجی‌گری ســـنتی است که پس از افت و خیزهای فراوان و در نهایت از دل نظم‌های نوین جهانی در ســـده بیســـتم و اوایل بیست و یکم سربرون آورده است. از این جهت، پیروان نوخوارجی‌گری در واقع «تازه‌واردان» هســـتند. در این نوشـــته از آن‌ها به‌عنوان تازه‌واردان یاد می‌شـــود. همه گروه‌های وابســـته به تازه‌واردان به طور مستقیم یا غیرمستقیم در آسیا، فریقا و سایر کشـــورهای اسلامی و غیراسلامی این طرز فکر و رفتار را از خود نشـــان داده اند. روایـــتِ غالب نوخوارج از اســـلام در برابر روایتِ‌های موجود در حال فروپاشی در این چهار ویژگی پایان می‌یابد. ناامنی و وحشتی که امروز در میان مسلمانان و غیرمسلمانان از نشـــانی این گروه‌ها احساس می‌شود، نتیجه‌ی

عقاید و رفتار ذات‌گرایانه آن‌ها است. مناطقی که در آن اقلیت مسلمان با اقلیت‌های افراطی سایر ادیان در تضاد است، یک موضوع کنش و واکنش تلقی می‌شود مانند هند که در این تحلیل شامل نمی‌گردد.

چرایی ناتوانی جهان در مهار تروریسم

غلبه تدریجی و گسترش روایتِ نوخوارجی‌گری و تروریسم به‌عنوان پیامد آن، اکنون به یکی از جدی‌ترین تهدیدات امنیتی برای ملت‌ها و دولت‌ها در سراسر جهان تبدیل شده است. این روایت و پیامدهای رفتاری آن، در واقع همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از کشورهای خرد و در حال توسعه گرفته تا قدرت‌مندترین کشورهای توسعه‌یافته‌ی جهان، به‌نحوی احساس هراس از روایتِ نوخوارجی‌گری دارند. تعداد اقدامات تروریستی افزایش یافته است و تلاش‌های بین المللی برای مقابله با آن‌ها نیز افزایش یافته است. با این حال، با وجود همه قوانین و توافقات، جامعه‌ی بین المللی هنوز نتوانسته به طور کامل و موثر با این وضعیت مقابله کند. همچنین هیچ روشی تاکنون در از بین بردن لوث تروریست‌هایی که خون هزاران انسان بی‌گناه را می‌ریزند، مؤثر نبوده است.

مبارزه با تروریسم اسلامی از مشکلات حل ناشده‌ای است که اکثریت قریب به‌اتفاق دولت‌ها و ملت‌ها در مورد آن اتفاق نظر

دارند. با وجود این‌که زیاده از شش دهه است که موضوع تروریسم در سطح بین المللی به‌عنوان یک معضل جدی مطرح است و کنوانسیون‌های بین المللی و منطق ای زیاد برای شناسایی و مبارزه با تروریسم ایجاد شده است، هنوز نظر قطعی در مورد مفهوم تروریسم و تعریف و کاربرد دقیق آن در افکار عمومی وجود ندارد. از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق و به رسمیت شناختن ضرورت مبارزه با تروریسم، دولت‌ها و جامعه بین‌المللی سه رویکرد مهار بر ضد تروریسم را اجرا کرده‌اند: ۱. رویکرد پیش‌گیرانه، استراتژی مجازات قانونی، و سیاست‌های تهاجمی/ سرکوب. اما هر سه رویکرد عمدتاً ناموفق بوده است. هیچ یک از این رویکردها قادر به مهار و نابودی پدیده تروریسم نشده است. امکان دارد یکی از این سیاست‌ها به‌صورت موقت در یک زمان و مکان خاص یک گروه تروریستی را خنثی کرده باشد. به ویژه سیاست سرکوب نظامی گروه‌های افراطی توانسته است آن‌ها را برای مدتی در حاشیه نگه دارد. اما نتیجه آن موقتی بوده است. این رویکردها در دراز مدت از گسترش روایتِ خشونت‌گرا و فعالیت‌های تروریستی جلوگیری نکرده است.[۱۲] هیچ کدام از گروه‌ها برای همیشه نابود نشده اند. نوخوارج‌ها یا دوباره با عین ماهیت قبلی یا پس از مدتی، درساختار وبافتار دیگری در صحنه ظاهر شده‌اند.

---

۱۲. افتخاری، اصغر، شبستانی، علی، «راهکار جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تروریسم»، مجله آفاق امنیت ۱۲ (۲۰۱۱)، ۴-۳۵.

در میـــان رویکردهای ســه‌گانه فوق به راهبرد نظامی در مقایســه به دو راهبرد دیگر بیش‌تر اتکاء شـــده اســـت. استراتژی نظامی در نبرد با تروریســـم بر استفاده از نیروی مسلح متمرکز شده و به‌جای «دســتگیری یا کشتار» تروریســت‌ها، سیاست «هدف و حذف» تروریست‌ها توصیه می‌شود. به‌عبارت دیگر، این تکنیک به‌دولتی که می خواهد تروریســت‌ها را مهــار کند، اجــازه می‌دهد تا از سلاح‌های ســبک یا ســنگین برای هدف قرار دادن تروریست‌ها استفاده کند. این مسأله به‌نحوی برخلاف چهارچوب‌های حقوق بشــری نیز قلمداد شده است، زیرا استفاده از نیروی مرگ‌بار نقض قوانین حقوق بشر تلقی می‌شود. با این وجود، پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده رأس مسولیت جهانی مبارزه با تروریسم، راهبرد نظامــی مهار تروریســم را دنبال کرده و تــا به‌امروز ادامه می‌دهد. تلاش‌های امریکا و دیگر کشورها برای مقابله با تروریسم را می‌توان در «مدارهــای تروریســم»[۱۳] تحلیل و تعریف کرد. با این‌همه، پرواضح است که مدل‌ها و روش‌های مبارزه با تروریسم پاسخ رضایت‌بخشی درپی نداشته است.

عامــل اصلی ضعــف و ناکامی شکســت راهبردهــای مقابله با

۱۳. بـر اسـاس «مدارهـای تروریسـم» [اصغـر افتخـاری، ۲۰۱۱] پنـج مـدار (شـاخص) وجـود دارد کـه اولیـن و دومیـن مـدار بیشـتر بـه تعریـف کلاسـیک «تروریسـم» (اسـتفاده از خشـونت فیزیکـی بـرای دسـتیابی بـه اهـداف محـدود سیاسـی) تروریسـم دولتـی؛ و تروریسـم شـبکه ای شـبیه اسـت.

تروریســـم، عدم شـــناخت محرک اصلـــی اقدامات تروریســـتی به‌واسطه‌ی نوخوارج‌گراها اســـت. یعنی در واقع، همه تلاش کرده انـــد تا یک روایت و اقدام دینی را با روایت‌ها و اقدامات برون‌دینی پاســـخ بدهند. این روش‌ها به‌جای از میان برداشـــتن سمّ مهلک افراطی‌گری اسلامی بر گســـترش و تقویت آن کمک کرده است. زیرا حملات نظامی بـــر گروه‌های افراطی بر مظلوم‌نمایی آن‌ها در میان مســـلمانان و حتی نیروهای چپ غیرمسلمان افزوده است. یعنی روش‌های غیردینی به ابزارها و روش‌هایی متوسل شده است که اسلام‌گرایان و توده‌های مسلمان - متاثر از روایت اسلام‌گرایان - آن را صرفاً سرکوب اسلام و مسلمانان می‌دانند. این امر جوانان کم‌فهم و کج‌فهم را مجذوب روایتِ نوخوارجی‌گری ساخته و آن‌ها را در استخدام گروه‌های تروریستی قرار می‌دهد.

زمان آن رســـیده اســـت تا رویکردهای ضعیـــف و ناقص عوض شوند. مبارزه با انگیزه‌های افراطی دینی با رویکردها و انگیزه‌های غیردینی چندان موفق نیست. چنان‌که در مقدمه‌ی این نوشته آمده اســـت که برای درمان زهر از پادزهر باید اســـتفاده کرد. یعنی یک رویکرد درون‌دینی به‌جای رویکرد از بالا به پایین و کاملاً خارج از دین، به رویکردی از پایین به بالا در درون دین (در درون اســـلام) لازم اســـت اتخاذ گردد. امور دینی با وســـایل غیردینی قابل حل و فصل نیســـت. وقتی جریانی رنگ مذهبی به خود می گیرد، نمی

تـــوان آن را با قوانین، قواعد، اصول یا زور تغییر داد یا حتی متحول ساخت. وسایل مذکور در قرائت عقیدتی دینی مشروعیتی ندارد و انگیزه‌های دینی در برابر آن مقاومت می‌کند. گروه‌های تروریستی معتقد به‌جهاد علیه مجموعه‌ها و مکانیســـم‌های غالب سرکوب‌گر در برابر افراط گرایان مســـلمان هستند. به احتمال زیاد، کسانی که مشغول راهبردســـازی مقابله با تروریسم اســـلامی هستند، خود شـــناختی از دین و پیچیدگی‌های آن ندارند و در نهایت تاثیر دین بر افکار و رفتار را کم بلد هســـتند. دیـــن به‌باور آن‌ها ممکن روش دیگری از تعاملات اجتماعی اســـت که به‌شدت زیر تاثیر عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. اما دین فراتر از این شناخت اســـت و به‌عنوان یک عامل مستقل نقش مهمی در پیش‌برد زندگی انسان‌ها ایفا می‌کند.

ذات دین، درهم‌آمیختگی لاینفک با پدیده‌های فرهنگی و تاریخی دارد. این عامل تأثیر گذاری گسترده در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی اجرا می‌کند، به ویژه در میان مســـلمانان امروز که اکثر متعلق به کشورهای غیر صنعتی هستند، این ذات‌باوری و درآمیخته‌گی ابعاد بســـیار پیچیده پیدا کرده است. حوزه مطالعات دینی در سطح جهانی نیز نشان می‌دهد که پدیده دین بسیار پیچیده

و چند لایه اســـت و از منظرهای مختلف قابل تعریف اســـت. از منظر روان‌شـــناختی، دین عبارت اســـت از احساسات، اعمال و تجربه‌های بشری در زمانی که انســـان با خود تنها هست، زمانی که خود را در برابر هر شـــی می‌بینند و آن را الهیاتی می‌دانند.[۱۴] از دیدگاه جامعه‌شناسی، دین عبارت است از مجموعه‌ای از باورها، اعمـــال، آیین‌ها و نهادهای دینی که انســـان‌ها در جوامع مختلف از آن پیروی می‌کنند. از دیـــدگاه طبیعت گرایان، دین مجموعه‌ای از اوامر و نواهی اســـت که مانع کارکرد آزادانه استعدادهای انسان می‌شود. یا دین «اخلاق» است که احساس و عاطفه به آن تعالی و گرمی و نور بخشـــیده است.[۱۵] تمام علوم پایه در شناخت پدیده‌ی دین یک تعریف و شناخت آسان و سطحی ارایه نمی‌دهند. از منظر خـــود دین، پدیده‌ی دین در واقع اعتراف به این واقعیت اســـت که همه موجودات مظاهر نیرویی هســـتند که از علم ما خارج است یا «پاسخ انســـانی به ندای الهی» است. [۱۶] دین نیز به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی مطرح است که نقش سیاسی و اجتماعی دارد. از این منظر، دین به عنوان یک فرآیند تاریخی خاص و در یک بســـتر تاریخی خاص مورد بررســـی قرار می گیـــرد. ویل دورانت در بعد

۱۴. مجیـــد هیـــک «ریشـــه‌های افراط‌گرایـــی سیاســـی در افغانســـتان»، فصلنامـــه علمـــی پژوهشـــی رانـــا (۲۰۲۱)، ۲۲-۴۵.

۱۵. همان

۱۶.جان هیک، گفتگوهایی در فلسفه دین (لندن: پالگریو مک میلان، ۲۰۱۰)، ۲۳.

تاریخی عواملی چون معنویت‌گرایی، جادوگری، توتم‌ها و تابوها، پرســتش نیاکان و بت‌پرستی را عوامل اولیه و اصلی از ویژگی‌های یک دین نوظهور می‌داند. پس از این‌ها اســت که ادیان دیگر مانند بودیســم و ادیان ابراهیمی و نیز ادیان دیگر در زمینه‌های تاریخی و فرهنگی خاص رشد و توســعه می‌یابند.[۱۷] ماهیت چند وجهی دین عامــل تأثیر عمیق این پدیــده در عرصه‌های مختلف زندگی انسان از روانی و فردی گرفته تا سیاسی و اجتماعی است. بنابراین، دین با تأثیر خود بر همه عرصه‌های زندگی بشــر بر سیاست تأثیر می‌گذارد.[۱۸]

وقتی دین چنین تأثیری بر روح، اندیشــه و رفتار افراد دارد، مبارزه با انحرافات آن (تروریســم و افراط گرایی) با استفاده از روش‌های غیر دینی، روایات غیر دینی و حتی سایر ادیان نمی‌تواند مشکل را برطرف کند. رویکرد درست و منطقی یا ایجاد یک روایتِ متقابل دینی یا بازســازی یک روایت مؤثر برای مبارزه با تروریسم و افراط گرایی از راه بازخوانی متون اسلامی ممکن است.

---

۱۷. ویـل دورانـت، بهتریـن ذهـن هـا و ایـده هـای تمـام دوران (کارولینـای جنوبـی: بسـتر انتشارات مسـتقل Createspace، ۲۰۱۶، ۳۸۱-۴۰۲.

۱۸. مجیـد هیـک، «ریشـه‌های افراط‌گرایـی سیاسـی در افغانسـتان»، فصلنامـه علمـی پژوهشـی رانـا (۲۰۲۱)، ۲۲-۴۵.

ناتوانی رویکرد خلق ضدِروایت

مؤثرترین راه برای مبارزه با تروریسم، اتخاذ رویکردی «درون‌گرا» است که ریشه در متون اسلامی دارد. یعنی رویکردی که مشروعیت و مقبولیت خود را از یک قرائت ضدخشونت و افراطی‌ستیز می‌گیرد. این رویکرد دو نوع باشد؛ یکی خلق یک روایتِ جدید است که در آن نیازهای عصر براساس مبانی و اصول بازنگری شده از اسلام باشد. دوم، بازسازی یکی از روایت‌های در حاشیه که با روش‌ها و مفاهیم نوین جهان امروز تعریف گردیده و گسترش یابد. روش اول در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است. اساساً «روایت‌سازی» یک رویکرد متعارف و شناخته‌شده در سرکوب روایت موجود در جوامع بشری است. خلق ضدروایت امروز به ادبیات جهانی تبدیل گردیده و یک مدل شناخته شده است. دولت‌ها و سازمان‌های ملی و بین‌المللی با خلق روایت‌های جدید به دنبال برنامه‌ریزی‌ها و تغییر در هدف مورد نظر خود بوده‌اند. داستان‌ها، فیلم‌ها، کتاب‌های علمی، فناوری و رسانه‌های اجتماعی به‌طور گسترده‌ای برای تبلیغ ضد روایت‌ها استفاده شده‌اند.

خلق ضد روایت اما در سرکوب روایت و قرائت در اسلام یک رویکرد مناسب و موثر نیست. به‌خصوص این روش در حذف

افراطی‌گری اســـلامی تا اکنـــون علی‌رغم تلاش‌هایـــی از جانب بعضی از ســـازمان‌های اســـلامی کارگر نبوده‌است. روش‌شناسی جریان‌ها و قرائت‌های اسلامی در مقایسه با دیگر قرائت‌های دینی «نص‌گرایانه» است. یعنی عقل، اجتهاد، قیاس، رأی، فکر، تقلید، تأویل و تمام منابع اســتخراج امور شــرعی در اسلام فقط در نبود نص (ولو اگر صریح نباشد؟) می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. در سایر مسایل این ابزارها برای تشریح و تطبیق امر منصوص کاربرد دارد. بنابرایـــن، در طول تاریخ، روایت غالب در اســـلام مبتنی بر نصوص و نقل بوده اســـت. آنچه در طول قـــرون متمادی به عنوان شریعت اسلامی و تمدن اسلامی شکل گرفته است، به‌صورت یک حافظه‌ی تاریخی اســـلامی در میان مسلمانان اعتبار و مشروعیت دارد. منهای آن امر برون‌دینی شمرده می‌شود.

ایجاد ضـــد روایت در صورتی که از یک قرائت اســـلامی اقتباس نشده باشد، در چهارچوب دین اسلام یک بدعت دانسته می‌شود. بدعت یا نوآوری خود یکی از قواعد مهم تشخیص امر اسلامی از امر غیراسلامی به شمار می‌رود. از این جهت است که از یک‌سو، فرقه‌های انشـــعابی چون احمدیه، قادیانیه و بهاییه که با روش‌ها و روایت‌های جدید در میان مسلمانان ظهور کردند، تقریبا به‌صورت قاطع به‌واسطه اجماع امت اسلامی از دایره‌ی اسلام متعارف برون دانسته شـــدند. از ســـوی دیگر، روایت‌های کلان غیردینی مانند

لیبرالیسم و کمونیسم در نیم قرن اخیر هم‌چنان نتوانسته عبا و قبای مناسبی برای به‌روزشدن آموزه‌ها و کنش‌های اسلامی شود. تا آنجای‌که یک جماعت از روشنفکران مسلمان که در اندیشه‌ی آشتی میان اسلام با پارادایم‌های سیاسی-اقتصادی حاکم بر دوره‌های جنگ‌سرد و پس‌از آن بوده‌اند، نتوانستند اعتبار و منزلتی در میان امت اسلامی کسب کنند. در جهان اسلام، دانشمندان محافظه‌کار و سنت‌گرا هنوز از جایگاه با اعتبار و برجسته در جوامع اسلامی خود برخوردارند. به ویژه، آثار و ایده‌های آن‌ها در برنامه‌های درسی در مدارسی تدریس می‌شود که افکار افراطی از آنجا منتشر می‌گردد.

تعداد زیادی از بانیان تولد ضدروایت و ضدقرائت‌های متعارف در جهان اسلام افرادی در انزوای اجتماعی هستند. اکثر غالب آن‌ها در دانشگاه‌ها و مراکز علمی جهان مشغول تحقیق و تدریس هستند. آثار و سخنرانی‌های این گروه با دستگاه‌های حمایتی مجامع علمی و تبلیغات در دنیای توسعه‌یافته مشهور می‌شود اما در میان مردم این آثار و سخنرانی‌ها از شهرت خوب برخوردار نیستند. از این جهت است که در میان مسلمانان کسانی چون ذاکر نایک، اسرار احمد، جمیل طارق، یوسف قرضاوی و امثال آن‌ها شناخته‌شده اند و از آن‌ها شنیده می‌شود. اما کم‌تر مسلمانی حامد ابوزید، عابد الجابری، فاطمه مرینسی، محمد ارکون، حسن حنفی، موسی نسوشن و غیره را می‌خواند و می‌شناسد. شناخت و مطالعه آثار آن‌ها در نهایت، در میان گروه محدودی از روشنفکران

شهری باقی مانده اســـت. از اوایل سده‌ی بیستم میلادی تا اکنون مسلمانان به دو شـــاخه‌ی اکثریت محافظه‌کار و اقلیت پیش‌رونده و توسعه‌گرا تقســـیم شده‌اند. یعنی دو ســـر افراط و تفریطی که از یک طرف برگشـــت‌گرایی به متون و اصول اولیه اسلام در اولویت سنت‌گرایان قرار دارد و از طرف دیگر، نیروهای سکولار مذهبی که با برداشت‌های سیاسی و اجتماعی از امر دین در برابر قرائت‌های مروج اسلامی قرار گرفته‌اند. در این میان، آثار و افکار روشنفکران مســـلمان قادر به شـــکل‌دادن یک جریان ســـومی و قابل ملاحظه نگشته‌اند.

تلاش‌های تخصصـــی و پروژه‌ای هم‌چنان در عرصه‌ی ضدروایت صورت گرفته است. در ســـال‌های اخیر، مفهوم تولید روایت‌های متقابـــل به منظور مبارزه در برابر تروریســـم با جـــذب و تبلیغات افراط‌گرایان مورد توجه تعدادی از نهادهای کارشناســـی قرار گرفته اســـت. با این حال، تنظیم این مطالب به شـــیوه‌ای سیستماتیک، ســـازماندهی آن برای مخاطبان در معرض خطر و مهم‌تر از همه، تعیین کمیت تأثیر مثبت محتـــوا بر رفتار آن‌ها چالش برانگیز بوده است. موسسه گفتگوی اســـتراتژیک (ISD) پروژه‌های تحقیقاتی و آزمایشی را با شـــبکه‌ی ضد افراط گرایی خشونت آمیز (AVE) از افراط گرایان ســـابق و بازماندگان افراط گرایی انجام می‌دهد که در چندین سال گذشـــته بر آن نظارت داشته است. این مطالعات به منظور ارزیابی و توســـعه رویکردهایی انجام شد که می‌تواند به

تلاش‌های ضد روایتی بیش‌تر کمک کند.[۱۹] در هفت سال گذشته، این سازمان با بخش توسعه همکاری کرده و تعدادی از پروژه‌های آگاهـــی عمومی را راه اندازی کرده اســـت. آن‌ها اکنون تلاش‌های خود را بر افراط گرایی اسلام گرا، به ویژه طالبان در پاکستان متمرکز کرده‌اند.[۲۰] آن‌هـــا هیچ ابتکار عمل ضد روایتـــی متمرکزی ایجاد نکرده‌اند.[۲۱] علاوه بر این، از آنجایی که مســـلمانان در کشورهای مختلف نگاه بسیار سیاسی به پاکســـتان دارند، این جنبش جدی گرفته نشـــده اســـت.در واقع یک رویکرد مدرن اما در قالب امور عینی و عملی بوده است. به باور آن‌ها، این راه‌حل پیشنهاد می‌کند که مطالعات عمیق دینی به ارزش‌های اساســـی حقوق بشر (مانند حـــق حیات، حق آزادی، حق مالکیت و ســـایر حقوق اساســـی) اصالـــت داده و پایه‌های یک نظام فکری و حقوقی اســـلامی را در پرتو ارزش‌های دینی بدون توجه به گرایش‌ها و مداخلات تفسیری مذاهب اسلامی پایه‌گذاری کند.

۱۹. تانیـا سـیلورمن و همـکاران، «تأثیـر روایـت متقابـل: بینش‌هایـی از یـک مطالعـه آزمایشـی چنـد پلتفرمـی یک‌سـاله در مـورد هدایـت، هدف‌گـذاری، ارزیابـی و تأثیـر ضـد روایـت»، ۰۳ مـارس ۲۰۲۲، در:
https://www.jugendundmedien.ch/fileadmin/PDFs/anderes/schwerpunkt_Radikalisierung/Impact-of-Counter-Narratives_ONLINE_1.pdf

۲۰. همان،، ۱۳
۲۱. همان

رویکرد بدیل: بازسازی روایتِ در حاشیه

چنان‌که گفته شـــد، ایجـــاد و خلق ضدروایت‌هـــا و ضد قرائت‌ها موجود اســـلام، براســـاس یک تجربه‌ی تاریخی تا اکنون موفق به ارایه‌ی یک رویکرد جامع برای تنظیم زندگی امن مســـلمانان نشده است، و در عین‌حال، روشنفکران ضدروایت‌گرا در جهان اسلامی از یک اعتبار خوب برخوردار نیســـتند، بنابراین، طرحی نوی باید ریخت. زیرا خلق روایت ولو اگر کارســـازهم باشد، زمینه‌سازی، امکان‌ســـنجی و زمان زیاد نیاز دارد. یعنـــی حتی اگر مثبت‌گرایانه اندیشیده شود و خلق ضدروایت در برابر قرائت افراطی‌گری توسط مســـلمانان یا غیر مســـلمانان با دید منفی نگرســـته نشود، زمان و امکانات متعددی نیـــاز دارد، که در نهایت تضمینی برای موفقیت یک روایت خلق‌شـــده آن وجود ندارد. (بنابراین، رویکرد مناسب بدیل تقویت و بازسازی روایت‌های معتدل اسلامی موجود است کـــه به دلیل برخورد با روایت‌هـــای متناقض مدرن غربی در عصر استعمار و جنگ سرد به حاشیه رفته‌اند.

اصطـــلاح «بازســـازی روایـــت» در این نوشـــته به داســـتان‌ها و روش‌های اطلاق می‌شود که روزگاری به‌عنوان یک پارادایم حاکم اموراسلامی مسلمانان را به نیکی مدیریت کرده و برای آن‌ها تمدن بزرگـــی را به ارمغان آورده بود. اما این روایت به‌دلایل مختلف آرام و تدریجی از صحنه بیرون شـــده و امروز در حاشـــیه‌های زندگی

اجتماعی مســـلمانان قرار گرفته است. بنابراین، این روایت دیدگاه افرادی اســـت که از لحاظ تاریخی به‌حاشـــیه رانده شده‌اند. کلمه "بازســـازی" به معنای وســـیع در واقع مخالفت با روایت سلطه و مستقر است. یعنی کسانی که تا اکنون میراث‌خوار یک دور حیات باشکوه اسلامی بوده و با این نســـتولوژی به زندگی اسلامی خود ادامه داده‌اند. بازســـازی یـــک روایت فراتر از این ایده اســـت که افرادی در موقعیت‌های قدرت نسبی به‌سادگی تجربه‌های کسانی را که در حاشـــیه هســـتند بازگو کنند. در عوض، یک برنامه جامع می‌طلبد تا ســـنت‌های روزانه، افکار و باورهـــا، حافظه تاریخی، نمادها و نشـــانه‌ها و در نهایت صداهای مسلمانان در حاشیه قرار گرفته شده، بازتعریف و بازتولید گردد.

بر اســـاس این تعریف و برداشت از بازسازی روایت، روایتی مؤثر و نیک از اســـلام روایت و قرائتی است که در سده‌های دوم و سوم هجری در خراسان و در محور بلخ بر پیرامون و حواشی جامعه‌های اسلامی سیطره داشت. روایت غالبی که اسلام آمیخته با عروبیت را در(صافـــی) خود چرخانـــد و با حکمت، اندیشـــه، معرفت و فرهنگ عجین کرد و دوباره از طریق عراق برای عرب و مسلمانان عرضه کرد. روایتی که درخشید، تمدن ساخت، شکوه آفرید و اما

دوباره به مرور زمان به حاشیه رفت. این‌که چرا چنین شد و کدام عوامل در پی آن بود، یک بحث جداگانه است. اما حوادث بعدی زمان و غفلت دستگاه‌های حاکم علتی مهمی است که حوادث بعدی را نتوانست مهار کند. به‌ویژه حمله مغول به خراسان، دوران استعمار و گسترش مدرسه‌ی دیوبند آن را از میدان خارج کرد و امروز قربانی سیاست‌های افراطی شده است.

بازسازی روایت یادشده به گونه‌ای مهم است که دورانی باشکوه و پربار در حافظه‌ی تاریخی جمعی مسلمانان ایجاد کرده است. جهان اسلام امروز با وجود عدم تمرکز علمی و فکری، هم‌چنان به سرزمین‌های اصلی و مهد تمدنی خود توجه ویژه دارد. علما و مفتی‌های بزرگ مسلمان در جهان اسلام و در غرب منبع اصلی اعتقادی خود را از آثار و کتاب‌هایی می‌گیرند که بیشتر توسط مراکز تاریخی اسلامی منتشر شده است. در این میان مکتب مکه/مدینه، مکتب بغداد/سوریه (شام بزرگ)، مکتب مصر، مکتبِ بلخ از مهم‌ترین مراکز تولید ادبیات دینی امروزی هستند. البته در این میان، غیر از مکتبِ بلخ، مکاتب دیگری نیز به مرور زمان با سیاست و حکومت خلفاء و امپراتوری‌ها ادغام شدند و دوام حکومت‌های تمامیت‌خواه را توجیه کردند.

بـــا این حال، بازســـازی روایتِ برگرفته‌شـــده در واقع یک بخش بزرگی از میراث خراسان است که از یک‌سو منشأ عظمت و شکوه مســـلمانان در گذشته است و از ســـوی دیگر ادعای ام القرایی در جهان اسلام امروزی ندارد. بنابراین، می‌تواند به‌عنوان منبع اعتماد و مشـــروعیت برای مقابله با تروریســـم تلقی شـــود. هیچ هژمون منطقه‌ای نگرانی درباره افغانستان به‌عنوان یک تهدید بالقوه یا فعال برای بقا یا امنیت خوی ندارد. حتی طالبان -که ایدئولوژی وارداتی اســـلام سیاســـی را از عرب-افغان‌ها[۲۲] پذیرفته انـــد- از حمایت مردمی در افغانســـتان برخوردار نیســـتند. آنچه مردم در افغانستان آرزوی آن را داشـــته و به آن اعتقاد دارند، یک اسلام تعاملی، قابل قبول، عرفانی و آشـــتی دهنده، با وجود حضـــور طالبان به عنوان یک روایت اقلیتی اســـت که می‌تواند به‌عنوان یک واقعیت در میان روایت‌ها باقی بماند اما بدون ماهیت تهاجمی. ســـرمایه‌گذاری و حمایت از این مدل روایت دینی می‌تواند موجب رشد و شکوفایی روایت مطلوب اسلام شود.

۲۲. عرب-افغـان هـا اسـلام گرایـان مسـلمان مناطـق عربـی هسـتند کـه در طـول و پـس از جنـگ شوروی-افغانسـتان بـه افغانسـتان آمدنـد تـا بـه افغـان هـای مسـلمان در جنـگ بـا شـوروی و افغـان هـای طرفـدار شـوروی کمـک کننـد. تعـداد داوطلبـان بیـن ۸۰۰۰ تـا ۳۵۰۰۰ تخمیـن زده مـی شـود. رجـوع کنیـد بـه محمـد م. حافـظ، "جهـاد پـس از عـراق: درسـهایی از افغانهـای عـرب"، مطالعـات درگیـری و تروریسـم ۳۲، شـماره ۲ (۲۰۰۹). ۷۳-۹۴.
https://doi.org/10.1080/10576100802639600.

روایتِ مکتبِ بلخ

پرسشـــی که مطرح می شود این اســـت که چرا «روایتِ "مکتبِ بلخ" » به‌عنوان روایتِ جای‌گزین یا روایتِ مطلوب برای مبارزه با روایتِ خوارجی‌گری برگزیده شده است؟ چرا در میان ده‌ها تجربه و الگوی تاریخی از روایت‌های دیگر به‌آن‌ها توجه نشـــده است؟ چرا روایتِ مصری؟ چرا روایـــتِ مکه/مدینه؟ چرا روایتِ عراق و سوریه؟ پاسخ کوتاه به‌این پرسش‌ها این است که تمام روایت‌های یادشده و آموزه‌های اسلامی فوق که از نظر تاریخی دارای اعتبار و مشروعیت هستند، امروز در نهایت منجر به افراطی‌گری و تروریسم شده‌اند ظهور ســـلفی‌گری، وهابیت جهادی، اسلام سیاسی‌شده، اســـلام جهادی و بالآخره تروریسم اســـلامی در اندیشه و عمل، محصول آموزه‌های این مکاتب در عراق، ســـوریه، مصر و مدینه/مکه بوده است. بسته‌ی کامل ایدئولوژی اسلامی و بنیانگذاران آن متعلق به این سرزمین هاست. این روایت‌ها هم‌چنان در تجربه‌ی تاریخـــی خود نیز محرک اندیشـــه‌های افراطی در مقاطع مختلف بوده‌اند. خوارجی‌گری و تحجُّرگرایی دینی تقریبا در تمام این مراکز به‌صورت پیوسته ادامه یافته و منقطع نشده است.

در مکتب بلخ، اســـلام از آغاز روایتی جدا از عراق، سوریه، مکه/مدینه و مصر داشـــت. این مکتب از یک‌سو براساس معرفت دینی پیشااسلامی که در آن بودیزم، هندویزم و زردشتی با کلام بومی بلخ

از حیث هم‌زیستی و جهان‌بینی الهیاتی مشترک به تکامل رسیده بود، بعدها تلفیقی از عرفان خراسانی، عرف و فقه فرهنگی است. از سوی دیگر با قرائت‌های کلامی سرزمین‌های شرقی جهان اسلام که از دل معرفت دینی بلخی به‌نوعی بیرون شده بودند مانند مرجئه، ماتریدیه و کرامیه، آمیخته است. این خوانش‌ها در تمدن و فرهنگ پیشااسلامی بلخ ریشه دارند. برخلاف بغداد، مدینه، مصر و دیگر مراکز اسلامی، روشی منحصر به بلخ به‌عنوان ظرف ذوب خرده فرهنگ‌ها ایجاد کرده است. در این میان تفاوت بارز «مکتبِ بلخ» با سایر مکاتب اسلامی در تمایز فقه فرهنگی با فقه شرعی است.[۲۳] بلخ در دوره‌ی اسلامی از ابتدای ورود به اسلام نمایان‌گر ادغام فقه اسلامی با فرهنگ و عرف بوده و رفتار، اعمال، عقاید و مقررات را از این آدرس جویا شده است. از این جهت مکتب رأی بغداد به رهبری امام ابوحنیفه و عقل‌گرایان دوره‌ی عباسی که از دارالخلافه‌ی بلخ - مرو به‌شدت متأثیر بودند، در تکامل حکمت و دیگرپذیری در اسلام مهم بوده‌اند. بنیادهای فرهنگ‌محور و عرف‌گرای «مکتبِ بلخ» باعث شد تا هجوم خوارجی‌گری را در پیرامون خراسان به‌خصوص نفوذ گروه‌های خوارج سنتی در سیستان و درپی آن در دیگر بلاد خراسان بواسطه رویکرد فقه فرهنگی نابود گردید.

---

۲۳. علی امیری، خرد آواره: ظهور و زوال عقلانیت در اسلام (کابل: انتشارات امیری، ۲۰۱۳)، ۱۲۱.

«فقـــه مبتنی بر فرهنگ» به‌عنوان یک رویهٔ غالب در «مکتبِ بلخ» به‌جغرافیای کنونی بلخ محدود نمی‌شـــود. این مکتب شامل یک جغرافیای وســـیع می‌شـــود که در دوره میانه‌ی اسلامی شهرهای بزرگ مانند مرو، بخارا، ســـمرقند، نســـف، تخارســـتان، بغلان و حواشـــی آن را با محوریت بلخ میانه دربر می‌گیرد. شـــهرهای که پس از شـــکل‌گیری دولت‌های مدرن در آســـیای میانه، به‌شمول افغانســـتان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان گسترش می‌یابد. از این‌رو، وقتی از «مکتبِ بلخ» یاد می‌شود، ویژگی‌های فکری و اعتقادی آن توسط فرزندان مروی، بخاری، سمرقندی، تخارستان، بدخشانی هم‌چنان به کمال رســـیده است. رویکردی که تا اکنون زنده اســـت و در ذهن و رفتار میلیون‌ها مســـلمان متبلور است. با وجود هجوم اندیشـــه‌های جهادی و تکفیـــری در رگ‌های زندگی اجتماعی مردم در افغانستان و آسیای میانه جریان دارد.

از نظر تاریخی، هم‌چنان در قرون اولیهٔ اسلامی، «مکتبِ بلخ» با افراطی‌گری و خوانش‌های تندِ اسلامی سر سازش نداشت. قرائت «مکتبِ بلخ» در ســـده‌ی دوم و سوم هجری، یک‌دور افت‌وخیزها را تجربه کرد. از یک‌سو با تقلیدی‌های درون حوزه‌ی بلخ به مبارزه پرداخت و از سوی دیگر در برابر هجوم قرائت‌های متعارف بیرون مقاومت می‌کرد. علمای میانه‌روی وابسته به این مکتب در مقابل علمای دیگـــر افراطی از بلخ مبارزه‌ی جـــدی کردند. علمایی که

تحت تأثیر مکاتب عراق، سوریه و مکه/مدینه قرار گرفته بودند و یا دانش آموخته‌ی آن بلاد بودند مانند جهم بن صفوان بلخی (۷۵- ۱۲۴ هـ)، عبدالکریم بن عجرد بلخی (متوفای ۱۹۰ هـ) که از متکلمان بزرگ جبرگرایی و خوارجی‌گری عجاردی بودند. هم‌چنان اندیشه‌ها و باورهای خالد بن میمون بلخی (متوفی حدود ۲۲۱ هـ) یکی از ایدئولوگ‌های معروف خوارج مقیم بلخ را نگذاشتند در این سرزمین ریشه بدوانند. هم‌چنین "مکتبِ بلخ" در هنگام رویارویی با قدرت نوظهور خوارج سنتی در سیستان، روایتی متضاد تولید کرد و رهبران بزرگ خوارج خراسان و سیستان را در قرن سوم هجری به انقیاد وادارساخت. بدین ترتیب یعقوب لیث صفاری (۸۴۰۲۲۵- ۲۶۵ هـ) و حمزه‌ی سیستانی (۱۷۹ - ۲۱۳ هـ)، دو تن از فرماندهان و رهبران سیاسی و نظامی معروف خوارج، رام شدند. اما تصویر آن‌ها در ادبیات ملی‌گرایانهٔ افغانستان، ایران و آسیای میانه (منطقهٔ خراسان بزرگ) قهرمانان آزادی‌بخش است، هرچند آن‌ها از خوارج این منطقه بودند.

در روایت فقهی فرهنگی مکتب بلخ، شاخص‌های فکری و عملی وجود دارند که اسلام و مسلمانان را با یک‌دیگر و با پی‌روان ادیان دیگر آشتی می‌دهند. همان‌طور که در بلخ، مسلمانان سنی و شیعه قرن‌ها در صلح و صفا زندگی کرده‌اند، به همین ترتیب، مسلمانان نیز در صلح با هندوها، یهودیان زندگی کرده‌اند. (یهودیان بلخ

بین سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۶۷ به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند)[۲۴] تاریخ به ندرت شواهدی از درگیری مذهبی در بلخ دیده است. این مکتب علاوه بر اعتبار تاریخی، مشروعیت دینی و فقدان هژمونی ملی‌گرایانه، شاخص‌های مهم دیگری نیز دارد که از آن جمله می‌توان به عرفانِ عملی، سکولاریزم سیاسی- مذهبی، هم‌زیستی اعتقادی، الهیات میانه‌رو و ظرفیت درهم‌آمیختن روش‌های مختلف در یک روایتِ بزرگ اشاره کرد. این چیزی است که امروز ضروری است و می‌تواند پاسخی به روایت غالب افراطی‌گری اسلامی‌باشد. این شاخص‌ها مبتنی بر مکاتب بزرگ کلامی و تجربیات تاریخی غنی در بلخ و اطراف آن است که همهٔ آن‌ها در کنارهم در تاریخ "مکتبِ بلخ" را تشکیل می‌دهند. در زیر پنج ویژگی "مکتبِ بلخ" توضیح می‌دهیم.

الف: عرفانِ عملی

عرفان، شاخص نخست و درعین‌حال مهمِ در "مکتبِ بلخ" است. عرفان بلخی به‌سبب شکل‌گیری نخستین هسته‌های آن در حوزه‌ی بلخ فرهنگی به این مکتب نسبت داده می‌شود. رویکرد عرفانی "مکتبِ بلخ" هم‌چنان جامع و در برگیرنده رویکردهای عرفانی پیرامون آن است. بنابراین، از یک‌سو، عرفان اسلامی

۲۴. لیورا سعید، «تاریخ یهودیان در افغانستان»، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹، در:
http://www.iranjewish.com/worldyahood/Afghanestan.htm

براساس عرفان پیشااسلامی در بلخ زاده شد و از سوی دیگر، نگاه‌های عرفانی مناطق پیرامون در دیگر بلاد خراسان در بلخ تکامل پیدا کرد. به‌طور نمونه، عرفان غزنوی و ترمذی، نیشاپوری در قامت سنایی، عطّار و سیدبرهان‌الدین در مولانای بلخ جمع شد. با این وصف، نگاهی به عرفان بلخی هم مبدأگرایانه است و هم تکاملی- تلفیقی. عارفان "مکتبِ بلخ" در مراحل نخستین شکل‌گیری عرفان اسلامیِ بلخ به‌جای توجه به زهد و عزلت، در میان مردم نقش فعالان جامعه‌ی مدنی سنتی را ایفا کردند و در ترویج اخلاق و رفتار مدنی پیروان خود را تشویق و ترغیب کردند.

به‌عکس ماهیت نظری و انتزاعیِ که در اکثر حوزه‌های عرفانی دیگر و حتی در دیگر آیین‌ها غالب است، رویکرد عرفانی بلخ از طبعیت عملی برخوردار است. یعنی آن‌چه عرفان بلخ را در برابر روایات عارفانه نظری از ابتدا متمایز می‌سازد، ماهیت عمل‌گرایانه آن بوده است. عمل‌گرایی در عرفان بلخ نکته‌ی مهمی است که می‌توان آن را نقطه‌ی (یک‌سان سازی گردد)ۀ مقابل عمل‌گرایی گروه‌های تکفیری دانست. در میان مسلمانان، بیش‌تر گروه‌ها و سازمان‌ها به لحاظ نظری به دنبال پیروی از عرفان ابن عربی به صورت انتزاعی هستند و در عمل چندان موفق نبوده‌اند.[۲۵] اما بزرگان و عارفان

۲۵. شفیعی کدکنی، «بررسی پارادایم‌های عرفان خراسانی با عرفان ابن عربی»، ۱۱ فوریه ۲۰۲۲، در:

https://shahraranews.ir/fa/news/27059.

خراســانی مردان عمل بودند و در مقایســه با سایر گروه‌ها و حتی خوارج سیســتان و خراســان با رویکردی عملی به میدان آمدند. عشــق، ایثار، انسان‌دوستی، بیزاری از خودخواهی محض واژگان مفهومی و نظری در عرفان بلخی نیســت. این مفاهیم از مهم‌ترین شــاخص‌های رفتاری در عرفان بلخ شمرده می‌شود که همواره از راه شــعر، نوشــته‌ها و محافل صوفیانه تبلیغ شده است، هم‌چنان این ارزش‌ها در رفتار عارفان و پیروان آن‌ها به‌صورت عملی انجام می‌شود. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) و پیروان فرقه‌ی مولویه یکی از ده‌ها نمونه است.

ابراهیم ادهم بلخی (۱۶۱ - ۲۳۸ هـ)، شــقیق بلخی (متوفی ۱۸۹ هـ)، بایزید بسطامی (۱۸۳ - ۲۵۳ هـ)، رابعه بلخی (متوفی حدود ۳۳۰ هـ)، ابن سینا (۳۵۹ - ۴۱۶ هـ)، ناصر خسرو بلخی (متوفی ۳۹۴ هــ)، عطار نیشــاپوری (۵۴۰ - ۶۱۸ هـ)، ســنایی غزنوی (۳۷۳ - ۵۴۵ هـ) و مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۰۴ –۶۷۲ هـ)، همه از عارفانی هســتند که بر علاوه حلقات عرفانی، در مســایل علمی و عملی روزگار خود سهم فعال داشتند. درواقع آن‌ها کسانی بودند که مدارس را رهبری می‌کردند و حلقه‌های بزرگی از پی‌روان خود را داشــتند و از پایه‌های اصلی جامعه‌ی مدنی سنتی به‌شمار می‌رفتنــد. بانیان این رویکرد در واقع «اســلام بشردوســتانه» را پایه‌ریزی کردند که براســاس آن افکار و آثار خود را در میان مردم

ترویج می‌کردند و مسلمانان، به‌ویژه مردم عادی، به‌شدت تحت تأثیر افکار و عقاید آنان بودند. این وضعیت تا امروز ادامه دارد و در مناطقی که هنوز تحت تأثیر عرفان بلخی است، مردم شیفتهٔ عرفای بزرگ خراسان هستند. برخلاف جریان‌های تکفیری و دیگر جریان‌های سطحی، عرفان امروزه یک فرهنگ پویای بشردوستی است که در آن انسان سیاه یا سفید، شرقی یا غربی، مسلمان یا غیرمسلمان دیده نمی‌شود، بلکه به همه عشق ورزیده می‌شود. بسیاری از عرفای بزرگ "مکتبِ بلخ" پیروان مسیحی، یهودی و هندو داشتند و آنان در کنار هم زندگی شاد و آرامی داشتند. معابد بودایی بلخ و نقش سر بودا بر روی سکه‌های پیروز ساسانی نشان از نفوذ بودیسم در خراسان است، یکی از مکان‌هایی که به عنوان خاستگاه تصوف شناخته می‌شود. رفت و آمدهای پی‌درپی بین سرزمین‌های اسلامی و مناطق بودایی در دوران پس از اسلام، نیز منجر به انتقال و معرفی آداب و رسوم بودایی به افکار و آداب صوفیانه در این مناطق شد.[۲۶]

ب: سکولاریزم سیاسی ـ مذهبی

مرجئه‌گری یا تفکر کلامیِ غیرسیاسی یکی دیگر از شاخص‌هایِ مهم "مکتبِ بلخ" است. مرجئه‌ها فرقه‌ی کلامی تشکیل‌شده

۲۶. پیمان ابوالبشری و همکاران، «مقایسه داستان زندگی ابراهیم ادهم و رابطه آن با عقاید بودایی»، مجله جستارهای ادبی ۴ (۲۰۱۲)، ۳۶-۴۹.

از مســـلمانانی هســـتند که معتقد بودند در این دنیا نباید در مورد کفر و عقاید کســـی اظهار نظر کرد. بلکه باید تعیین آن را تا قیامت بـــه تأخیر انداخت. بنابراین، در الگوی اعتقادی و رفتاری اســـلام بلخی، دروازهٔ خروج از اســـلام (ارتداد) بســـیار محدود اســـت. «تکفیر» انتقادی‌ترین مفهوم ادبیات سیاسی بلخ در درازنای تاریخ بوده اســـت. در قرون اول و دوم هجری در اوج نزاع‌های سیاســـی و جنگ بر ســـر جای‌نشـــینی پیامبر در میان مسلمانان از یک‌سو، و تقلا برای قدرت‌یابی ایدولوژیک اموی‌ها، هاشـــمی‌ها و خوارج از ســـوی‌دیگر، در بلخ یک رویکرد «دوگانه‌شناســـی» نســـبت به پدیده‌ها، باورها و رفتارها شکل گرفت. رویکردی که در بعد نظری در قالب کلام اســـلامی و در بعد عملـــی در مذهب ارجاء خود را نمایاند و پیروانی زیادی را دور خود جمع کرد. این خط و نشان به لحاظ اعتقادات مذهبی و رفتار سیاســـی برای بسیاری در آن زمان کمک کرد تا در گیرودار سیاست و جنگ آسیب نبینند.

تمایل و گرایش اصلی حوزه‌ی بلخ به عقاید کلامی مرجئه و ترویج این مسلک در میان مسلمانان از طریق بلخ باعث شد تا در ادبیات مذهبی دوره‌ی میانه اســـلامی، بلخ را مرجئه‌آباد، به معنای شـــهر مرجئیان نامیده‌اند. کلمهٔ مرجئه از ارجاء گرفته شـــده است که در لغت به معنای به تعویق یا به‌تأخیر انداختن است. چنان‌که یادشد، این اندیشه کاملاً در تضاد با دو ایدئولوژی حاکم سیاسی آن زمان

مطرح شـــد که از یک ســـو خوارج به ظاهرگرایی و خشک‌اندیشی به‌دنبال تطبیق شریعت اســـلامی در میان مسلمانان بود. از سوی دیگـــر، دســـتگاه حاکم اموی بـــا «روایتِ امـــوی» درپی تحمیل شریعت منسوب به خود در قلمرو زیر حاکمت این خلافت بودند. مرجئیان بلخ اما با راه میانه به‌دنبال آن شـــدند تا راه سومی را ابداع کنند و از این طریق دایره‌ی وســـیع فکر و اندیشـــه را حمایت کرده و اجـــازه ندهند تا فرقه‌های ایدولوژیک با قلـــع و قمع آرای متکثر و آمیختگی مذهب با سیاســـت، پویایی زندگی اجتماعی انسان را محدود سازند.

این راه سوم در واقع ظرفی شد برای جدایی امر سیاست از دین. در مکتب کلامی بلخ، خلفای اموی و بعدها عباسی نه این‌که عاملان شـــریعت و جانشـــنیان پیامبر بودند بلکه حکام سیاسی برای امور زندگی مســـلمانان بودند. بنابراین، حکام حق آن را نداشتند تا در مناســـب قدرت از دین حمایت کنند و یا این که حامی یک روایت دینی باشند. امر سیاســـت را در حکومت‌داری و امر دینی را برای افراد منحصر می‌دانســـتند. یعنی مرجئیـــان معتقد بودند که چون نمی‌توان عقاید باطنی افراد را شـــناخت، و در عین‌حال، هرکســـی ادعای مســـلمانی می‌کنـــد، پس باید این ادعای بنده مســـلمان را واقعی تلقی کرد. هرگونه قضاوت در مورد او به خدا واگذار شـــود. این باور در دوران رشد و گســـترش گروه‌های تکفیری که با اثبات

پاکی خود به دنبال کشتن دیگران هستند، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود.

ج: هم‌زیستی اعتقادی

مبانی اعتقادی و رفتاری "مکتبِ بلخ" هم‌چنان از فرهنگ هم‌زیستی مبتنی بر مکتبِ کلامی کرّامیه برخوردار اســت. عقاید فرقهِ کرّامیه در خراســان پایه‌گذاری شد و در بلخ نهادینه شد. خاستگاه اصلی این رویکرد بلخ اســت و چنان‌که یاد شــد، ریشه در عرفانِ عملی بلــخ دارد. اما محمد بن کرّام خود از حوالی سیســتان اســت. او روزگاری در بلــخ زندگی کــرد و نزد ابراهیم بن یوســف ماکیانی بلخی (متوفی ۲۴۰ هـ) درس آموخت. او هم‌چنان ایده‌های مانند «نظریه کسب» را از شقیق بلخی فراگرفت. از این جهت است که عارف بزرگ بلخ– مولانا، از بزرگ‌ترین دانشــمند و متکلم کرّامیه بوده اســت. در "مکتبِ بلخ" مانند ســایر متکلمان بیرونی‌گرای عراق، شام و مدینه، در چارچوب عقاید کرّامی، رویکرد روشنی به مفاهیم خدا و دیگر موجودات وجود دارد. اما تفاوت بیرونی‌گرایی بلخ در آمیختگی با تســاهل، پذیرش متقابل و عرفان اســت؛ این درحالی اســت که بیرونی‌گرایان غیر بلخی خشونت‌طلب هستند و این پایه‌های مشروعیت بخشــیدن به جهادگرایی و عدم تساهل معاصر را در میان مسلمانان گذاشته است.

کرّامی‌گرایی یا هم‌زیستی اعتقادی به دلایل شناخت محدود و هم‌چنان حملات مخالفان آن در ادبیات امروز اهل‌حدیث و دیوبندی‌گری در شبه قاره و دنیای عرب از محبوبت خوب برخوردار نیست. به این سبب، جلوه‌های کرَامی‌گری در میان پیروان "مکتبِ بلخ" نزد جریان‌های افراطی‌گری مانند طالبان، داعش شاخهِ خراسان و دیگر افغان‌های عرب در واقع نوع بی‌دینی و یا خرافات تلقی می‌گردد. از این جهت، نزد بسیاری از جنگجویان طالب و تندروان دیگر که به خصوص از مدرسه‌های پاکستان به افغانستان سرازیر گشته‌اند، قرائت اسلامی متعارف مردم افغانستان که متأثر از "مکتبِ بلخ" است، پذیرفتنی نیست. این عدم پذیرش عامل مهمی شد در جریان جنگ سرد تا افراطی‌گرایان پاکستان در برابر این قرأت از پیروان مدارس تندرو گروه‌های زیاد را در برابر حکومت سوسیالیستی افغانستان وبعدها شبه سکولار جمهوری بسیج کنند. البته در زمان مقاومت مردم افغانستان در برابر طالبان (۱۳۷۳- ۱۳۸۱) هم‌چنان ملاهای افراطی‌گرای پاکستان قرائت دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی را تأیید نمی‌کردند. این قرأت برخلاف روایت حداکثر مسلمانان در شبه قاره است.

از این‌رو، همین ویژگی منحصربه‌فرد، "مکتبِ بلخ" را به ضد روایتی علیه جهادگرای، اهل حدیث و فرقه‌های تندوری اسلامی در تاریخ تبدیل کرده است. با این اندیشه بود که پیروان "مکتبِ

بلخ" توانستند خوارج سـنتی را در قرون دوم و سوم از بین ببرند. هم‌چنان با این قرائت سـامانیان توانستند یک شیوه حکومت‌داری سـکولاری محدود به تعبیر امروز را در حـوزه‌ی بلخ با مرکزیت بخارا اساس گذارند. امروز همین اندیشه است که پتانسیل کاهش و حذف ایدئولوژی تکفیری را در شرایطی دارد که دیگران به دنبال حذف مسـلمانان به عنوان منافق و غیر مؤمن اند. با توجه به این ویژگی "مکتبِ بلخ"، همه انسان‌ها از موهبت الهی برخوردارند؛ حتی غیر مسلمانان نیز در نهایت در محاسبه روز رستاخیز شامل عفو قرار گرفته و بخشـیده می‌شـوند. این عقیـده در هیچ فرقه و کلام اسـلامی دیگری بازتاب نیافته است. مفهوم خدا در "مکتبِ بلخ" مبتنی بر دیدگاه کرامی است که موجودی فوق‌العاده مهربان و بخشنده اسـت. این عقاید باعث شده اسـت که مسلمانان در خراسان از "مکتبِ بلخ" پیروی کنند و نسبت به دیگران تعصب و بی‌احساسی نشان ندهند.

د: الهیات میانه‌رو

"مکتبِ بلخ"، هم‌چنان در روزگاری که جهان اسـلام درگیر جنگ و منازعه بر سـر افکار و عقاید بود، به مثابه‌ی روایتِ میانه در بین عقاید اشاعره، معتزله و خوارج ظاهر شد. با گذشت زمان، جنگ از دانشگاه‌ها و مدارس به عرصه‌ی عمومی گسترش یافت و منجر

به درگیری‌های خونین بین مسلمانان شد. در این میان، در نواحی اطراف "مکتبِ بلخ" ، «راهِ میانه» و معتدلی به نام ماتریدیه در سمرقند پدیدار شد که عقل‌گرایی معتزلی و روایت اشاعره را باهم آشتی داد. "مکتبِ بلخ" به زودی آرای ابومنصور ماتریدی را جذب کرد. ابومنصور ماتریدی جهت آموزش علوم عصر به بلخ که درآن زمان مرکز اصلی علوم اسلامی در شرق گستره‌ی اسلام پنداشته می شد ساکن شد. مدتی در این حوزه زیر نظر دوتن از اساتید برجسته هریک نصیر بن یحیی بلخی و ابوبکر احمد جوزجانی که از دانشمندان و محققان کم‌نظیر بلخ بودند وهم‌چنان نقش بارز در شکل‌گیری افکار الهیاتی ماتریدی داشتند، [۲۷] درس خواند.

رویکرد کلامی اعتدالی ماتریدی در بلخ، اساساً بر محور سخن معروف حضرت محمد «بهترین امور، میانه آن است»[۲۸] می‌چرخد که با ویژگی ماتریدی "مکتبِ بلخ" در واقع توانست در مقابل قرائت‌های افراطی درونی و بیرونی ایستادگی کند. این ایستادگی از یک‌سو قرائت‌های اشعری‌گونه و طحاوی‌گونه آمیخته با افراطی‌گری را از دامان قرائت رأی‌گرا و عقل‌گرا می‌زدود، از سوی دیگر، الهیات خشک و انحصارگرای دیگر اسلامی را اجازه نمیداد تا ذهن و رفتار مسلمانان را در این منطقه جهت بدهد. به زبان

---

۲۷. حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، جلد اول، سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ص ۲۹۳-۲۹۵.

۲۸. حدیث «و خیر الامور اوسطها»

ساده ماتریدی‌گرایی "مکتبِ بلخ" مقاومت در برابر افراط و تفریط است. یعنی تفریطی‌گری در عقل را که امروز آن را تعدادی حجت کامل در شناخت پدیده‌ها می‌دانند و منجر به سکولاریسم فلسفی و مادی‌گرایی در میان مسلمانان شده است و نیز در خودشیفتگی را که منجر به سلف‌گرایی خشونت‌آمیز شده است رد می‌کند. دو طرز تفکر افراطیی که منجر به خشونت در طول تاریخ شده‌اند.

می‌توان گفت: غلبه "مکتبِ بلخ" در خراسان و دوره‌ی معاصر افغانستان باعث شد تا اندیشه‌ها و آرای متفاوت دینی و مذهبی بدون حمله بر یک دیگر به گفت‌وگو و مناظره ادامه بدهد. این مناظرات در میان اهل سنت و اهل تشییع و هم‌چنان میان گروه‌های اهل سنت در طی سده‌های متمادی وجود داشته است. برعکس منازعات و جنگ‌های میان مذهبی خونین که در دیگر بلاد خراسان رخ داده و خاطرات تلخی از جبهه‌گیری‌های مذهبی در تاریخ به ثبت رسیده است، در میان پیروان "مکتبِ بلخ" با هر الهیاتی که زیسته‌اند، درگیری بزرگ و خونینی به ثبت نرسیده است. یعنی بانیان یک الهیات برای نابودی یک‌دیگر به مقابلۀ نظامی نپرداخته‌اند. این همان چیزی است که جهان اسلام به آن نیاز دارد – یک الهیات میانه‌رو، با رویکردِ سازگار برای پذیرفتن همۀ مؤمنان، و ایجاد آشتی میان روایات مختلف مورد اختلاف و افراطی قرآن و احادیث.

هـ: حافظه‌ی تاریخی التقاطی

در "مکتبِ بلخ"، آشـــتی میان سنی و شیعه بیش‌تر از اختلاف بین آن‌ها است. مردم بلخ در گذشته پیروی آیین‌های مختلف زردشتی، یهودی، بودایی و اسلام بوده‌اند. هم‌چنان در میان مسلمانان پیروان اهل سنت، اهل تشییع، اســـماعیلی و غیره وجود دارد. مشترکات میان فرقه‌های اســـلامی در بلخ و حوالـــی آن برعکس اختلافات میـــان آن‌ها، زیاد اســـت. مهم‌ترین نقطه‌ی مشـــترک در میان همه محبت به خاندان رســـول است که در جاهایِ دیگر به‌عنوان عنصر اختلاف سیاســـی در تاریخ وجود داشته است. پیروان مکتب بلخ اهلِ بیتِ پیامبر اسلام را دوست دارند. مسأله‌ای که در جهان عرب و شـــبه قاره به‌عنوان دو حوزه مهم تاریخی در جهان اسلام موافقان و مخالفان سیاســـی خود را داشته اســـت. از یک طرف شیعیان با فرقه‌های انشـــعابی آن است که تاریخ خلافت اموی و عباسی را با تمام حکام شبه مستقل آن قبول ندارند و از طرف دیگر، اهل سنت با فرقه‌های مربوط به آن که خلفای چون معاویه و یزید و امثال آن را حرمت می‌گذارند.

این ویژگی در "مکتبِ بلخ" ریشه در ذوب فرهنگی تاریخی دارد. از تاریخ حضورِ علویان خراسان به رهبری یحیی بن زید در سده‌ی ســـوم (که مورد حمایت پیروان اهل ســـنت قرار گرفت) و بعدها

کشـــف مقبره علی بن ابی‌طالب در زمان ســـلجوقیان در بلخ (که از آن زمان توســـط اهل سنت محافظت می‌شود)، دوستی شیعه و سنی در بلخ بی‌نظیر است. از نظر کلامی، پیروان اهل تشییع بلخ علوی‌مسلک و پیروان هل ســـنت آن مرجئی‌مسلک هستند و این امر باعث شده اســـت که هر دو گروه تا حد زیادی از گرایش‌های سیاســـی- ایدئولوژیکی بعدی مصوون باشند. این برخلاف دیگر ســـرزمین‌های اسلامی اســـت که در میان اهل سنت و اهل تشییع خصومت دشمنی در عقاید و رفتار بیش‌تر است.

از سده‌های نخســـتین اســـلامی، علما، فقها، مفسران، محدثان، زاهدان و شـــیوخ بلخ، روایـــت منحصربه‌فرد خـــود را از خاندان پیامبـــر حفظ کرَده‌اند. وانگهی در بازی‌های ضد شـــیعه و ســـنی سایر مسلمانان ســـردرگم نبودند. در آثار علمای بزرگ جهان اهل ســـنت و نیز علمای بزرگ شیعه که منسوب به بلخ هستند، روایات آن‌ها به قدری شـــبیه به یک‌دیگر اســـت که امروزه، انتساب آن‌ها به طور خاص به اهل ســـنت یا اهل تشـــیع دشوار است. بنابراین، امروز که جنبهٔ دیگر افراطی‌گری اســـلامی، جنگ مسلحانهٔ سنی و شـــیعه است که هرکدام به دنبال کشـــتار دیگری (مانند داعش و سپاه قدس) هستند، روایت وحدت‌بخشی بین این دو فرقهٔ اسلامی هنوز موضوع زمان است. زیرا، حتی اگر سنی‌ها با سنی‌ها و شیعیان با شـــیعیان مبارزه نکنند، جنگ‌های فرقه‌ای شـــیعه و سنی یکی از عوامل تشدید ناامنی در جهان اسلام و کل نظام بین‌الملل است.

اهمیت امروزی "مکتبِ بلخ"

در شرایط امروز، این ویژگی‌های "مکتبِ بلخ" می‌تواند پاسخ‌گوی افراطی‌گری نوخوارجی‌گری و تکفیری در جهان اسلام باشد؛ قرائتی که در قالب رادیکالیسم اسلامی ظهور کرده و امنیت مسلمانان و به طور کلی بشریت را تهدید می‌کند. مکتب فکری و عملی بلخ به یک رویکرد مدارامحور معتقد است. بدون این‌که کسی بخواهد در دایره‌ی آن کس دیگر را از دایره‌ی اسلام حذف کند. هم‌چنین به دنبال آشتی میان مسلمانان و غیرمسلمانان است. مکتبی است که برای تکفیر کسانی که از متون اسلامی تفسیر متفاوتی دارند، یا در شرع و شئونات اسلامی اختلاف دارند، جایی ندارد و رویکردی تعاملی با احترام به دیدگاه‌های مختلف را دنبال می‌کند و به دیگران فرصت می‌دهد تا درباره‌ی مبانی افکار و عقاید خود صحبت کرده و استدلال کنند. کشتار مسلمانان بی‌گناه و غیرمسلمانان نیز در تفسیر بلخی از اسلام به شدت ممنوع است. اعتقاد اساسی قرآن این است که «کشتن انسان بی‌گناه مانند کشتن کل بشریت است».[۲۹]

---

۲۹. قرآن کریم، آیه ۳۲ سوره مائده: بدین سبب بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که هر کس نفسی را بدون حق و یا بی‌آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر کس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده. و هر آینه رسولان ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولان باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند.

این مکتب بیش از هر چیز مایه‌ی افتخار تمدن و تفکر اسلامی در طول تاریخ بوده و بسیاری از مشاهیر را به دنیا عرضه کرده است: دانشمندانی مانند بوعلی سینای بلخی، پزشک، ستاره شناس، فیلسوف و نویسنده‌ی عصر طلایی اسلامی، و پدر طب، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، عارف و شاعر بزرگ؛ ابومعشر بلخی، رییس ستاره‌شناسان دوره‌ی عباسی و مؤسس مکتبِ ستاره‌شناسی؛ ابوزید بلخی، بنیان‌گذار مکتب چندگانه‌گرایی علمی و بسیاری از افراد برجسته‌ی دیگر که نقش گسترده‌ای در تمدن بشری داشته‌اند. سرزمینی که در منابع اسلامی نگاهی مبدأگرایانه نسبت به آن وجود دارد و رویکردهای کلامی، فقهی و مذهبی آن را متمایز از دیگر مراکز و منابع اسلامی دانسته‌اند.

در میان شاخص‌های عمده‌ی "مکتبِ بلخ"، چهره مرجئه برجسته است. شاخص‌های یادشده در ذیل "مکتبِ بلخ" را می‌توان در کل در چهارچوب این رویکرد کلامی- رفتاری قابل شناخت داد. یعنی یکی از مکاتب کلامی در تمدن و فرهنگ اسلامی است که تأثیر آن در سراسر جهان اسلام قابل مشاهده است اما به‌عنوان یک هویت مستقل از دستور کار افتاده است. این مکتب در مقاطع مختلف تاریخ اسلام پدید آمد، توسعه یافت و شکوفا شد و آموزه‌های آن بخش قابل‌توجهی از جهان اسلام را تحت تأثیر قرار داد. شرق اسلامی جایی بود که این مکتب بیش‌ترین تأثیر و

بیش‌ترین دوام را داشـــت. بلخ، یکی از اساسی‌ترین مکان‌ها برای شروع، پویایی و طول عمر مکتب بود. مرجئه دو فرزند معروف به نام‌های ابن کرّام و ماتریدی داشت که اولی آن در خارج از بلخ در سرزمین‌های فلسطین درگذشت. دومی در زادگاه خود در سمرقند آرامیده است، اما اندیشه‌های آن هم‌چنان با قدرت و قوت خود در فکر و رفتار مسلمانان این حوزه باقی است.[۳۰]

امــروز "مکتبِ بلخ" از هر ســو مورد هجوم گروه‌های مســلمان تکفیری و افراطی قــرار دارد. تضعیف روایتِ "مکتبِ بلخ" نتیجهٔ رقابت‌های اســتعماری و جنگ سرد بود. از دورهٔ رقابت بریتانیا با تزار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیســتم میلادی، نسخهٔ تلفیقی از اسلام سنتی با ســلفی‌گری شاه ولی‌الله محدث دهلوی (۱۷۰۳-۱۷۶۲ م)- رهبر ســلفی شــبه‌قاره در قالب دیوبند- ادغام شــد و از اتمــام نفوذ آن بــر "مکتبِ بلخ" حمایت کــرد. در زمان رژیم تزار، حومه‌ی "مکتبِ بلخ" در آن ســوی آمو دریا مورد تهاجم تزار قرار گرفت. حکومت تزار هم‌چنیــن الهیاتِ بلخ را تضعیف کرد. بعداً، در جهاد افغانســتان، دیوبند مستقر در پاکستان، یکی دیگر از شاخه‌های مدرســه دیوبند، توسط عرب-افغان‌ها با سلفی‌گری عرب ادغام شــد و منجر به چندپارگی شــدیدی در مذهب حنفی

۳۰. محمدنبــی رحیــم زاده، مکتــب کلامــی بلــخ، 2 آوریــل 2022، در: http://www.journals.miu.ac.ir/article_۱۲.html

گردید. اتحاد جماهیر شوروی نیز به هر روایت مذهبی حمله می‌کرد. هردو به شدت مخالف روایتِ بلخ بودند و بدین ترتیب، روایات اسلامی سرزمین‌های غربی و شرقی اسلامی جای‌گزین آن شدند.

درحال حاضر، وضعیت پیروان "مکتبِ بلخ" آشفته است؛ آن‌ها به تدریج هر روز درحال ناپدید شدن هستند. حداقل در دو سال گذشته، حدود ۱۳۰۰ نفر از علمای وابسته به "مکتبِ بلخ" ترور شده و به طور فیزیکی از صحنه حذف شده‌اند.[۳۱] قرائت‌های اسلام شبه‌قاره‌ای و اسلام عربی با شدت و حدت خود در افغانستان و از طریق نیروهای افراطی‌گرای آسیای میانه وارد سرزمین‌های آسیای میانه شده است. رویکردهای زیرعنوان فقه پویا و فقه متقارن با شیوه‌های اهل حدیثی آن در میان مسلمانان میانه‌روی خراسانی‌مشرب در حال گسترش است. در شهرهای بزرگ افغانستان مانند کابل، هرات، بدخشان و دیگر جاها پیروان قرائت‌های افراطی در حال سربازگیری در میان جوانان است. حتی در بلخ میزان نفوذ این جریان بالا است. هم‌چنان ادبیات فراوان افراطی‌گری به الف‌بای سریلک برای تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و دیگر اقوام آسیای مرکزی تولید می‌شود که به صورت مستقیم جوانان آن‌ها را زیرنفوذ خود قرار می‌دهد.

۳۱. مصاحبه شخصی با مالکیار، محمد عارف، معاون وزیر معارف اسلامی جمهوری افغانستان، مصاحبه در ۴ آوریل ۲۰۲۲.

در یک چنین آشــفته بازار، هریک از شــاخص‌های "مکتبِ بلخ" ظرفیــت پذیرش ارزش‌های معاصر را بــدون مقاومت یا رد آن‌ها دارد. در صورتی که این روایتِ درحال حاضر در حاشیه به درستی برنامه‌ریزی شــود، احیــای آن می‌تواند به یک راهبــرد موثر برای نابودی افراطی‌گری تبدیل شود. "مکتبِ بلخ" در گذشته‌ی تاریخی توسط علمای اهل حدیث و حنبلی به بدعت متهم شده است. مگر علمای بلخ با فراست و هُشــیاری و ایمان به مبانی اسلام، احکام و ابــزار را مطابق با نیازهای زمان به‌روز کرده و بدین‌ترتیب در میان امت اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شدند. امروز در سراسر جهان اســلام و غیراسلام، علما، مفســران، محدثان، متکلمان و فیلسوفان وابســته به "مکتبِ بلخ" از شهرت خوبی برخوردارند. پس، بازسازی روایت این مکتب و گسترش آن می‌تواند پاسخی به روایات افراطی‌گری و تروریسم موجود باشد.

پایان سخن

در این نوشته تلاش شده است به جای مبارزه با افراط‌گرایی اسلامی که هرروز در میان صدها هزار نوجوان بی‌کار و فقیر مســلمان در روستاها و دهات، در قالب جنبش‌های نوظهور و تکفیری افزایش می‌یابد، روایت بدیلی مطرح شــود. این یک استراتژی بلندمدت خواهد بود که ضرورت به تغییر روایت در متن جوامع اســلامی

دارد تا از این طریق دست‌یافتن به‌یک راه‌حل دائمی ممکن شود. درحال حاضر مبارزه با تروریسم یکی از مهم‌ترین خطرات برای صلح جهانی پنداشته می‌شود. ازآنجا که تروریسم به خودی خود سیستم کنش و واکنش را دیکته نمی‌کند. مبارزه با تروریسم باید یک توالی منطقی را دنبال کند که با ارزش‌های طبیعی، الهی و انسانی تعریف شود، تا علیه همه رویدادهای ضد صلح، قاطعانه وسودمند عمل کند. درشرایطی که بازیگران کلیدی نظام بین‌الملل، فاقد یک استراتژی روشن و جامع برای مقابله با تهدیدات و نقض صلح‌اند. بدیهی است سازوکار و اقدامات موجود بین‌المللی ضد تروریسم با سایر فعالیت‌های انجام شده در این راستا ناسازگار است.

تبدیل افراطی‌گری به مدارا و اعتدال، ضمن سرمایه‌گذاری در احیای روایات متقابل اسلامی راه خوب و درستی است. اما باید توجه داشت که ایجاد روایتی جدید از سوی افراطیون، یکنوع بدعت دینی تلقی شده در ابتدا از سوی آنان مردود شمرده خواهد شد؛ در چنین وضعی احیای روایات گذشته که از مشروعیت تاریخی عمیق در میان مسلمانان برخوردار است، به یک حمایت فراگیر و با پشتوانه نیاز دارد، زیرا این یگانه راهی است که باید آن را پیش گرفت.

"مکتبِ بلخ" فرصت مناسبی برای احیای سنت مسالمت‌آمیز در

میان مسلمانان به منظور پایان دادن به افراطی‌گری است. مکتبی که به طور تاریخی از قرن نوزدهم به بعد، مورد حمله قرار گرفته است، یکی از این نیروها، عاملان افراطی تحت حمایت قدرت‌های بزرگ استعماری است از جمله نمونه‌ی جنگ سرد کمونیستی که به تشدید افراط‌گرایی انجامید. با درک شرایط جاری این مکتب امروز نیاز به تقویت مجدد دارد، تا به عنوان نسخه‌ی شفابخش بین مسلمانان تزریق شود، تا با تزریق وتطبیق آن فرهنگ‌ها وباورهای متکثر در منطقه به گونه‌ی مسالمت‌آمیز به حیات خود ادامه دهند.

در شرایط کنونی بازسازی و به‌روزسازی این روایتِ بدیل که در گذشته بخشی از یک نمونهٔ تاریخی در گستره‌ی بزرگی از جغرافیای اسلامی بوده است، الزامی پنداشته می‌شود. در رابطه با اسلام که دینی بر پایه اصول و محافظه‌کار است و جریان اصلی آن مخالف اجتهاد و بدعت است، ایجاد روایت جدید موفقیت چشم‌گیری نخواهد داشت. بنابراین راه خوب و بهتر، به‌روزسازی و بسط روایت‌های موفق و مؤثر گذشته است که با استفاده از ابزارهای مدرن دست‌آوردهای چشم‌گیری در زمینهٔ اعتدال و تقابل از خود نشان داده‌اند.

بازسازی روایتِ بلخ سه فایده دارد: یکی اینکه، حافظه‌ی تاریخی غیر سیاسی روایت بلخ با نسخه‌ی تساهل حوزه‌ی تمدن خراسان اسلامی مرتبط است، احیای این حافظه‌ی تاریخی غیر سیاسی،

تداعی کننده‌ی احترام تاریخی می‌تواند باشد که مسلمانان از سده دوم به بعد به این نسخه‌ی بلخی (خراسانی) دارند.

فایده‌ی دوم این است که روایت پیشنهاد شده مشروعیت واعتباراش را از دانشمندانی می‌گیرد که در حوزه‌های کلام، فلسفه، فقه، تفسیر و حدیث بانیان اصلی وعمده‌ی دانش اسلامی وعلوم جدیده بوده اند، روایات آن‌ها با تعلیمات اساسی اسلام به‌ویژه موارد محافظه‌کارانه و مسلحت‌جویانه‌ی اسلامی هم‌تباری دارند چون با صدراسلام نزدیک‌تر از بقیه روایت‌ها هستند.

فایده‌ی سوم این است که افغانستان در چهارچوب رقابت‌های ژئوپلتیکی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که جغرافیای بلخ و بخش اعظم از خراسان را در خود دارد، هرگز ادعای ام‌القرایی و رهبری جهان اسلام را در سر نداشته است. این می‌تواند امتیاز بزرگی باشد برای جولان واشاعه‌ی یک قرائت معتدل وهمه‌گیرتر در عصرحاضر، چون افراطی‌گرایان مسلمان مانند طالبان، القاعده، داعش، بوکوحرام تازه در افغانستان اعلان وجود کرده‌اند، که مصداق‌های عمده نوخوارجی‌گری در جهان اسلام هستند این گروه‌ها وامثال آن‌ها در میدان افغانستان با ماهیت ادغامی فعالیت می‌کنند. قواعد واصول رسوب کرده ومستحکم ندارند، گروه‌هایی هستند با تلفیقی از نوخوارجی‌گری عربی و شبه‌قاره‌ای بنا میتوان با روایت متعادل بلخ برآن‌ها نفوذ کرد. تا در مسیر مطمئن‌تری قرارگیرند.

یادداشت‌ها:

۱. افتخاری، اصغر، شبستانی، علی، «راهکار جمهوری اسلامی ایـــران در مقابله با تروریســـم»، مجله آفاق امنیـــت ۱۲ (۲۰۱۱)، ۴-۳۵.

۲. محمدنبی رحیم زاده، مکتب کلامی بلخ، ۲ آوریل ۲۰۲۲، در: html.۱۲_http://www.journals.miu.ac.ir/article

۳. احســـان یلماز، «فراتر از پسا اسلامیســـم: تبدیل اسلام‌گرایی ترک بـــه غیراســـلام‌گرایی»، جهان اســـلام و سیاســـت در گذار: مشارکت‌های خلاقانه جنبش گولن (لندن و نیویورک: بلومزبری، ۲۰۱۳)، ۶۷-۸۱.

۴. احمد مبلغی، «ویژگی‌های پدیده‌های تکفیر و مســـئله ســـنت نبـــوی در برابر آن [ویژگی های پدیده تکفیر و موضع ســـنت نبوی اسلام نسبت به آن]»، مجله اندیشه تقریب ۱۲ (۲۰۰۷)، ۴۱.

۵. اگرچـــه رهبران اولیه شـــوروی با هر شـــکلی از اعمال مذهبی مخالفـــت کردند و همچنیـــن تصوف را در منطقه قفقاز سیاســـی کردند، اما در کل اســـلام صوفیانه به عنوان اسلام سازگار پذیرفته شـــد. رجوع کنید به گـــوردون ام. هان، «شـــورش جهادی و ضد شورش روسیه در قفقاز شمالی»، امور پسا شوروی، شماره ۲۴. ۱ (۲۰۰۸)، ۱-۳۹.

۶. بــادار، ناگاتا و تونــی، «کاربرد رادیکال مفهوم اســلام‌گرایانه تکفیر»، ۱۳۲-۱۶۰.

۷. بر اســاس «مدارهای تروریسم» [اصغر افتخاری، ۲۰۱۱] پنج مدار (شاخص) وجود دارد که اولین و دومین مدار بیشتر به تعریف کلاسیک «تروریسم» (استفاده از خشونت فیزیکی برای دستیابی به اهداف محدود سیاسی) تروریسم دولتی؛ و تروریسم شبکه ای شبیه است.

۸. پیمان ابوالبشــری و همکاران، «مقایسه داستان زندگی ابراهیم ادهــم و رابطه آن با عقایــد بودایی»، مجله جســتارهای ادبی ۴ (۲۰۱۲)، ۳۶-۴۹.

۹. تانیا ســیلورمن و همکاران، «تأثیــر روایت متقابل: بینش‌هایی از یک مطالعه آزمایشــی چند پلتفرمی یک‌ساله در مورد هدایت، هدف‌گذاری، ارزیابی و تأثیر ضــد روایت»، ۰۳ مارس ۲۰۲۲، در:

۱۰. تکفیریسم را «ایدئولوژی اقلیت» می نامند که «از کشتن سایر مســلمانانی که کافر اعلام شــده اند حمایت می کند». خود این اتهام را تکفیر می نامند که از کلمه کافر گرفته شــده است و به این صورت توصیف می شود که «کسی که مسلمان است ناپاک شود». الی آلشــچ، «بحران اعتقادی در صفوف سلفی- جهادی و ظهور

نئوتکفیریسم»، حقوق و جامعه اسلامی ۲۱، شماره. ۴ (۲۰۱۴): ۴۱۹-۴۵۲. https://doi.org/DOI:۱۱۶۳/۱۰ /۱۵۶۸۵۱۹۵-۰۰۲۱۴p۰۴.

۱۱. جان هیک، گفتگوهایی در فلسفه دین (لندن: پالگریو مک میلان، ۲۰۱۰)، ۲۳.

۱۲. جمیله کدیور، «کاوش در تکفیر، خاستگاه‌ها و کاربرد معاصر آن: مورد رویکرد تکفیری در رسانه‌های داعش»، بررسی معاصر خاورمیانه ۷، شماره. ۳ (۲۰۲۰): ۲۵۹-۲۸۵. .https://doi.org/۱۱۷۷/۱۰ /۲۳۴۷۷۹۸۹۲۰۹۲۱۷۰۶. محمد حنیف حسن، «خطر تکفیر: افشای ایدئولوژی تکفیری داعش»، روندها و تحلیل‌های ضد تروریستی ۹، شماره. ۴ (۲۰۱۷): ۳-۱۲. http://www.jstor.org/stable/۲۶۳۵۱۵۰۸.

۱۳. حدیث «و خیر الامور اوسطها»

۱۴. حسین صابری، تاریخ فرق اسلامی، جلد اول، سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ص ۲۹۳-۲۹۵.

۱۵. رابرت لاندا، «اسلام سیاسی و روابط شرق و غرب»، روسیه و جهان اسلام ۲ (۲۰۱۶)، ۲۸۴.

۱۶. شفیعی کدکنی، «بررسی پارادایم‌های عرفان خراسانی با عرفان

ابن عربی»، ۱۱ فوریـــه ۲۰۲۲، در /https://shahraranews.ir
.۲۷۰۵۹/fa/news

۱۷. عرب-افغان ها اسلام گرایان مســـلمان مناطق عربی هستند که در طول و پس از جنگ شوروی-افغانستان به افغانستان آمدند تا به افغان های مســـلمان در جنگ با شوروی و افغان های طرفدار شـــوروی کمک کنند. تعـــداد داوطلبان بیـــن ۸۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰ تخمین زده می شـــود. رجـــوع کنید به محمـــد م. حافظ، "جهاد پس از عراق: درســـهایی از افغانهای عـــرب"، مطالعات درگیری و تروریســـم ۳۲، شـــماره ۲ (۲۰۰۹)، ۷۳-۹۴. https://doi. org/۱۰۸۰٫۱۰/۱۰۵۷۶۱۰۰۸۰۲۶۳۹۶۰۰.

۱۸. علـــی امیری، خـــرد آواره: ظهور و زوال عقلانیت در اســـلام (کابل: انتشارات امیری، ۲۰۱۳)، ۱۲۱.

۱۹. قرآن کریم، آیه ۳۲ ســـوره مائده: بدین ســـبب بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که هر کس نفســـی را بدون حق و یا بی‌آنکه فســـاد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر کس نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده. و هر آینه رسولا ن ما به سوی آنان با معجزات روشن آمدند سپس بسیاری از مردم بعد از آمدن رسولا ن باز روی زمین بنای فساد و سرکشی را گذاشتند.

۲۰. کاظم اولوواسیون داعودا، «اسلام هراسی و عدم بردباری دینی: تهدیدهایی برای صلح جهانی و همزیســتی هماهنگ»، QIJIS: مجله بین‌المللی مطالعات اسلامی قدس، ۸، شماره. ۲ (۲۰۲۰)، ۲۵۷-۲۹۲. DOI: http://dx.doi.org/۱۰٫۲۱۰۴۳/qijis. v۸i۲٫۶۸۱۱.

۲۱. لیورا سعید، «تاریخ یهودیان در افغانستان»، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹، در: http://www.iranjewish.com/worldyahood/Afghanestan.htm

۲۲. مجید هیک، «ریشه‌های افراطی‌گری سیاسی در افغانستان»، فصلنامه علمی پژوهشی رنا (۲۰۲۱)، ۲۲-۴۵.

۲۳. محرم اکشی، «جستجوهای هژمونی منطقه‌ای در خاورمیانه از موازنه سیســتم قدرت تا موازنه جنگ‌های نیابتی: ترکیه به‌عنوان قــدرت متعادل‌کننده بــرای رقابت ایــران و عربســتان»، Gazi Akademik Bak ۱۱, no. ۲۱ (۲۰۱۷)، ۱۳۳-۱۵۶.

۲۴. محمد الوا بادار و پولونا فلوریجانچیچ، «قتل به نام اســلام؟ ارزیابی رویکرد تونس به جــرم انگاری تکفیر و تحریک به نفرت مذهبی علیه اســناد بین المللی و منطقه ای حقوق بشــر»، مجله نوردیک حقوق بشر ۳۹، شماره. ۴ (۲۰۲۱): ۴۸۱-۵۰۷. DOI: ۱۰٫۱۰۸۰

۲۵. محمدرضا آغشـــته، «تبیین و شـــناخت مبانی اندیشـــه‌های تکفیـــری در گروه‌های تکفیری» [تبیین و شـــناخت تفکری تکفیر در عقایـــد گروه های تکفیـــری]، مجله علم و فنـــون نظامی ۴۱، (۲۰۱۷)، ۱۵۹–۱۸۱؛ محمد بادار، ماساکی ناگاتا و تیفانی تونی، «کاربرد رادیکال مفهوم اســـلام گرایانه تکفیـــر»، فصلنامه حقوق عرب ۳۱، شماره. ۲ (۲۰۱۷): ۱۳۴–۱۶۲. DOI: https://doi. org/ ۱۱۶۳/۱۰ /۱۵۷۳۰۲۵۵-۳۱۰۲۰۰۴۴.

۲۶. مصاحبه شخصی با ملکیار، محمد عارف، معین وزیر معارف اسلامی جمهوری افغانستان، مصاحبه در ۴ اپریل ۲۰۲۲.

۲۷. ویـــل دورانـــت، بهترین ذهن هـــا و ایده های تمـــام دوران (کارولینای جنوبی: بســـتر انتشـــارات مســـتقل Createspace، ۲۰۱۶، ۳۸۱–۴۰۲.

۲۸. https://www.jugendundmedien.ch /fileadmin/ PDFs/anderes/schwerpunkt_Radikalisierung/ pdf.۱_Impact-of-Counter-Narratives_ONLINE

خانهٔ مولانا
KHANA - E - MAWLANA

Balkh School

A Moderate Narrative

Vs.

Neo-Kharijite Narrative

Mirwais Balkhi